

رساله‌ای در بررسی اصالت «خطبة البیان»

نویسنده: میرزا ابوالقاسم قمی (م ۱۲۳۰ هـ)

تحقیق و تصحیح: محمد مهدی کرباسچی*

چکیده: خطبة البیان به امیرمؤمنان حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام منسوب است در این خطبه، عباراتی نظیر «أنا خالق السموات» و «و أنا الرازق» محلّ بحث و تأمل است. نویسنده ضمن اشاره به شیوه برخی از بزرگان در استناد و بیان این نوع کلمات و عبارات، به تفصیل، در دو فصل جداگانه، صحت یا عدم صحت انتساب خطبه را به حضرت امیرمؤمنان علیه السلام بحث و بررسی کرده است.

نویسنده در فصل اول، مباحثی را با فرض عدم صحت انتساب خطبه به آن حضرت مطرح و به تفصیل، درباره غلات و اعتقادات آنان، شأن و مقام امام علیه السلام و مدعیان الوهیت بحث می‌کند و نتیجه می‌گیرد که با فرض عدم صحت انتساب، این کلمات و عبارات جعل غلات بوده و برای ترویج و تحصیل اغراض فاسده مطرح شده است.

در فصل دوم، فرض صحت انتساب خطبه به امیرمؤمنان علیه السلام مطرح و موضوع محکم و متشابه در کلام آن حضرت، بررسی شده که بر این اساس، تأویل برخی واژه‌ها و عبارات ضروری است.

کلید واژه‌ها: غلات / الوهیت / کلام امیرمؤمنان علیه السلام / خالقیت و رازقیت امام علیه السلام / خطبة البیان / حدیث مفضل / مقام امام / محکم و متشابه.

ابوالقاسم بن حسن، شهیر به میرزای قمی یا در السنه خواص، محقق قمی، (صاحب قوانین) بزرگ اصولی سده ۱۲ و ۱۳ هجری است. وی مؤلف کتب و رسائل بسیاری در فقه، اصول، کلام و... است. گفته شده که بیش از هزار رساله، به خط ایشان، در علوم مختلف موجود است.

یکی از آن همه، رساله‌ای است درباره خطبة البیان. از آنجا که این خطبة منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام دارای مضامینی غیرهمگون با سایر آموزه‌های ماست، اصالت آن محل اختلاف علماست. بنا به نظر این فقیه، این خطبة ابتدائاً در کتاب «المناقب» حافظ رجب بررسی یافت می‌شود.

کتابشناسی و نسخه‌شناسی خطبة البیان در مقاله‌ای با عنوان «نگاهی به خطبة الافتخار و خطبة تطنجیه» در مجله علوم حدیث شماره ۲۵ ص ۷۰ توسط جناب آقای مسعود بیدآبادی (ابوالفضل حافظیان بابلی) به چاپ رسیده است. اما می‌توان سایر نسخه‌های این رساله را هم بدان افزود که معرفی آنها خواهد آمد. در این رابطه ایشان مقاله‌ای دیگر با عنوان «معرفی مشارق أنوار الیقین» در شماره ۲۲ همان مجله ص ۱۳۴ - ۱۶۹ دارند. «خطبة البیان و خطبه‌های منسوب به امیرمؤمنان علیه السلام» عنوان مقاله‌ای دیگر در این باره است که در مجله علوم حدیث، شماره ۳۳ ص ۴۹ - ۸۲ توسط جناب آقای مصطفی صادقی و در نقد مفصل این خطبه، منتشر شده است.

این رساله چهار محور اصلی دارد:

۱. صحت سند این خطبه قطعی نیست و ظاهر، عدم صدور آن از معصوم است.
۲. با فرض فوق، به چه سبب و عذری ناقلان آن را نقل کرده‌اند.
۳. بر فرض صحت خطبه و صدور آن از امیرمؤمنان علیه السلام، این خطبه، از تشابهات احادیث است و تا محکّمات آنها در دست ماست، به تشابهات آنها تمسک نمی‌شود.

۴. بیان تأویل صحیح برخی از عبارات این خطبه.

نسخه‌های خطی

مخطوطاتی که از این رساله در دسترس است عبارت‌اند از:

۱. نسخه مسوده مؤلف که در کتابخانه موقوفه مرحوم میرزا ابوطالب قمی (داماد میرزا) بوده و اکنون نزد تولیت محترم آن، حجت الاسلام و المسلمین، حاج سید سیدی (از نوادگان میرزا) در قم است. ایشان این نسخه را - که در ضمن مجموعه‌ای از دیگر رسائل میرزاست و عمدتاً به خط وی است - بی دریغ، در اختیار حقیر قرار دادند که از ایشان بسیار سپاسگزارم. یادآور می‌شود که این نسخه اساس کار نگارنده در تصحیح این رساله بوده است.

عکس این نسخه در کتابخانه مرکز احیاء میراث اسلامی و همچنین کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی (۶: ص ۴۰، شماره ۱۴۰۶) موجود است.

سایر مشخصات این رساله، به گزارش جناب آقای حافظیان بابلی، چنین است: نستعلیق، به خط مؤلف، پنج‌شنبه ۸ ماه رمضان ۱۲۱۳ در قم، انجامه مؤلف: «وقد فرغ مؤلفه الفقیر إلى الله الدائم، ابن الحسين الجیلانی ابوالقاسم، نزیل دارالایمان قم - صانها الله عن التصادم و التلاطم - يوم الخميس، الثامن من شهر الله الأعظم من شهر سنة الألف و المئتين و الثلاث عشر و الحمد لله أولاً و آخراً و باطناً.» با حواشی و تصحیحات از مؤلف، متن خط خوردگی دارد. در اول نسخه تملک مؤلف بدین عبارت دیده می‌شود: «مالکه مؤلفه ابوالقاسم بن حسن». مهر «از کتب موقوفه مرحوم میرزا ابوطالب قمی» در برگ ۹ مشاهده می‌شود. در آخر نسخه م، طلب فقهی دربارهٔ مواقبت در حج، در یک صفحه درج شده است. ۲۴ صفحه، ۲۸ سطری (همان، ص ۴۱)

۲. نسخه موجود در کتابخانه با شماره ۱۶۸۲/۳، شماره میکروفیلم ۶۹۶۱، بدون شماره گذاری اوراق (۲۲ برگ) تاریخ کتابت ۱۲۱۳ (۸: ص ۲۴۳)

۳. نسخه موجود در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، به شماره ۱۰۲۰/۴، از پشت برگ ۹۱ تا روی برگ ۱۰۸، بدون تاریخ کتابت. (همان: ج ۵، ص ۱۱۹۳)

۴. نسخه موجود در همان کتابخانه با شماره ۱۸۲۷/۱، شماره CD: ۸۰۴۵، از

روی برگ ۲۲۲ تا پشت برگ ۲۳۱، بدون تاریخ کتابت (همان: ج ۸، ص ۴۲۴)
 ۵. نسخه موجود در کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی، به شماره
 ۱/۲۸۲۰، از پشت برگ ۱ تا روی برگ ۲۵، تاریخ کتابت: ۱۲۹۵ هـ (۷: ج ۸، ص ۲۴)

نسخه‌های چاپی

این رساله انتهای «جامع الشتات» آن مرحوم - که به صورت سنگی و در قطع
 رحلی، مکرر به چاپ رسیده است. (۲۳: ص ۷۹۱-۸۰۲)
 اخیراً آقای علی‌رضا ذکاوتی قراگزلو در ضمن مقاله‌ای با عنوان «خطبه البیان و
 غالی‌گری از نظرگاه میرزای قمی» در کتاب زندگی‌نامه و خدمات علمی و فرهنگی
 مرحوم آیت الله شیخ علی دوانی، به نشرگزیده‌ای بسیار کوتاه از این رساله بر اساس
 چاپ سنگی جامع الشتات در سال ۱۳۲۴ ق، اقدام کرده‌اند که وجه ارتباط این
 رساله با آن کتاب، غریب می‌نماید. (۱۰: ۱۸۴ - ۲۰۱)
 در نظر است که این رساله در ضمن مجموعه آثار میرزای قمی، به همت کنگره
 بزرگداشت آن عالم خبیر در قم، در مجلدی با عنوان مجموعه‌ای از رسائل اعتقادی
 میرزای قمی، به تصحیح نگارنده، به چاپ برسد، ان شاء الله.
 در پایان، بر خود لازم می‌دانم که از محقق فرزانه و استاد پرمایه، جناب آقای
 عبدالحسین طالعی به خاطر راهنمایی‌های ارزنده‌شان تشکر کنم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سبحان من دانت له السموات والأرض بالعبودية و حمداً لمن شهدت له جميع الخلائق على اختلاف ألسنتهم بالربوبية و أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له كما شهد لنفسه في الألوهية و أشهد أن محمداً عبده المصطفى و رسوله المجتبي أشرف المخلوقات و أفضل البرية و أصلي عليه و آله كما صلى عليه هو و ملائكته أفضل صلوة و أكمل تحية.

اما بعد، این چند کلمه‌ای است حسب الاقتضای عالی جناب فضائل مآب، زیده الإخوان و نخبة الخلائق، معین الدین الأنور و ناصر الشرع الأبهر، مولانا علی اصغر - أعانه الله علی الخیر و صانه عن کل سوء و ضیر - نوشته می شود؛ از برای رفع ابتلابی که از مشاکه بعض اوهام عاطله و مناقشه پاره‌ای ارباب مخائل باطله به جهت ایشان حاصل شده بود.

و حاصل اینکه در خطبة البیان که منسوب است به جناب یعسوب الدین و لیث الموحّدين، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب - علیه و آله أفضل صلاة المصلین - مذکور است که آن حضرت فرموده است: «أنا خالق السموات والأرض و أنا الزّازق» و بعضی از ارباب اغراض فاسده متمسک به آن شده که ترویج غرض فاسد خود داده باشند. عالی جناب مشارِإلیه در مقام انکارِ بودن آن دو عبارت در خطبة البیان برآمده، این معنی را مستبعد شمرده و از حقیر استفاده این معنی فرموده بودند که آیا خطبة البیان از آن جناب است یا نه؟ و بر فرض صحّت انتساب به آن جناب، این دو عبارت در آن هست یا نه؟ و بر فرض بودن، مراد از آن، چه خواهد بود؟ و نوشته بودند که در نسخی که موجود است در نزد ایشان از این خطبه، این دو عبارت نیست.

پس می‌گوییم - و بالله التوفیق و بیده أزمة التحقيق - که ضیق مجال و کثرت اشغال، مانع است از تفصیل مقال و اشباع سخن در جواب از سؤال. و مجمل کلام که مقتضی ما لا یدرک کله، لا یترک کله است این است که:

اولاً: انتساب این خطبه به آن جناب بر حقیر ثابت نشده و در احدی از کتب معتبره امامیه ندیده‌ام و رؤسای شیعه که مدار مذهب امامیه بر ایشان است و عمده

اخبار و آثار اهل بیت علیهم السلام از ایشان رسیده؛ اَعْنَى شیخ بزرگوار عالی مقدار ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی، و رئیس المحدثین و فقیه الائمة الطاهرين محمد بن بابويه القمی، و مؤسس احکام الشریعة و مهذب الأصول و الفروع فی مذهب الشیعة، محمد بن النعمان المفید البغدادی، و زبدة آل طه و یس و فخر العلویین مروج الدین و مشید المذهب بالیقن سیدنا الأجل المرتضی، و شیخ الفرقة المحقة و مجدد الطريقة الحققة، شیخ ابی جعفر الطوسی - قدس الله ارواحهم - هیچ یک این خطبه را ذکر نکرده اند و همچنین شرف السادة و نقیب اهل الشرف، السید الجلیل الرضی - نور الله مرقدہ - که جامع نهج البلاغة است و همت ایشان مصروف آن بود که منتخبات خطب و رسائل امیرالمؤمنین علیه السلام را ذکر کنند، این را نقل نکرده اند و همچنین در کلام احدی از علمای معتننین^۱ - که به او اعتماد باشد - ندیدم.

بلی این خطبه و نظیر آن از کلمات [ی] که مشابه به آن است، در کلام بعضی از متسمین^۲ مسلک تصوّف هست؛ از جمله در کتاب مناقب حافظ رجب برسی، بسیاری از عبارات خطبه البیان و خطبه دیگر موسومه به خطبه طنتجیه و غیر آن هست که امثال این دو عبارت در آن بسیار هست؛ مثل: أنا عندي مفاتيح الغيب لا يعلمها بعد محمد رسول الله إلا أنا. أنا مورق الأشجار. أنا موقع الثمار. أنا مقدر الأقوات. أنا مفسر الأموات. أنا مقيم الساعة و در نسخه ای از خطبه البیان که در اینجا موجود است، اگرچه لفظ «أنا خالق السموات و الأرض و أنا الرّازق» نیست و لکن به این مضمون الفاظ بسیار است؛ مثل: أنا أحيي و أميت و أنا أخلق و أرزق. أنا الذي أوجدت السموات السبع و الأرضين السبع في طرفة عين. أنا منشيء الملكوت في الكون. أنا البارئ أنا المصور في الأرحام. أنا الذي ليس كمثل شيء. أنا منشيء السحاب. أنا مورق الأشجار. أنا مومع الثمار. أنا داحي الأرضين. أنا سامك السموات. أنا اقت السموات السبع بنور ربّي و قدرته. أنا الغفور الرحيم. و عذابي هو العذاب الأليم. أنا الذي لا يبدل القول لديّ و ما أنا بظلام للعبيد. أنا الذي بعثت النبيين و المرسلين. أنا الذي أرسيت الجبال و بسطت الأرضين.

۱. نسخه شماره ۲: متقین.

۲. نسخه شماره ۲: متسلمین.

و در کلام قاضی سعید قمی نیز در شرح حدیث غمامه مذکور است و ادعا کرده است که به سبب شایع بودن آن میان علمای شیعه و غیر ایشان، بی نیاز است از ذکر سند و روایت.^۱ و باکی نیست که ما عبارت آن را از کلام او نقل کنیم. گفته است که:

فَعَن مَوْلَانَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ خَطَبَ ذَاتَ يَوْمٍ فَقَالَ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلَاةِ وَمَا يَتَّبِعُهَا مِنْ جَوَامِعِ الْكَلِمَاتِ: أَنَا الَّذِي عِنْدَهُ مِفْتَاحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا بَعْدَ مُحَمَّدٍ غَيْرِي وَأَنَا بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ. أَنَا ذُو الْقُرْنَيْنِ الْمَذْكُورِ فِي الْمَصْحَفِ الْأَوَّلِيِّ أَنَا الْحِجَّةُ الَّتِي عِنْدِي خَاتَمُ سُلَيْمَانَ. أَنَا حِجَّةُ الْأَنْبِيَاءِ أَنَا الَّذِي أُتُوِّي حِسَابَ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ. أَنَا اللَّوْحُ الْمَحْفُوظُ. أَنَا جَنْبُ اللَّهِ. أَنَا قَلْبُ اللَّهِ. أَنَا الَّذِي قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: الصِّرَاطُ صِرَاطُكَ وَالْمَوْقِفُ مَوْقِفُكَ. أَنَا الَّذِي عِنْدِي عِلْمُ الْكِتَابِ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ. أَنَا نُوحٌ الْأَوَّلُ أَنَا إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ. أَنَا مُوسَى وَأَنْبِيَسَ الْمُؤْمِنِينَ. أَنَا فَتَّاحُ الْأَسْبَابِ أَنَا مَنْشِئُ السَّحَابِ. أَنَا مَسْمَعُ الرَّعْدِ وَمَبْرِقُ الْبَرْقِ. أَنَا مَطْرِدُ الْأَنْهَارِ. أَنَا سَمَّاكُ السَّمَوَاتِ. أَنَا صَاحِبُ أَيُّوبَ الْمَبْتَلَى وَشَافِيهِ. أَنَا صَاحِبُ يُونُسَ وَمَنْجِيهِ. أَنَا النُّورُ الَّذِي اقْتَبَسَ مِنْهُ مُوسَى فَهَدَى. أَنَا مَعْصُومٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ. أَنَا خَازِنُ عِلْمِ اللَّهِ. أَنَا تَرْجَمَانُ وَحْيِ اللَّهِ. أَنَا الْمُتَكَلِّمُ بِكُلِّ لُغَةٍ فِي الدُّنْيَا أَنَا حِجَّةُ اللَّهِ عَلَى مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ. أَنَا حِجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْجَنِّ وَالْإِنْسِ. أَنَا الرَّاجِفَةُ. أَنَا الرَّادِفَةُ. أَنَا ذَلِكَ الْكِتَابِ لَارِيبَ فِيهِ. أَنَا الْأَسْمَاءُ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يَدْعَى بِهَا. أَنَا أَقَمْتُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِنُورِ رَبِّي وَقَدَرْتَهُ. أَنَا وَلِيُّ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَالْمَفْضُوزُ أَمْرُهُ إِلَيَّ وَالْحَاكِمُ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ. أَنَا الَّذِي دَعَوْتُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ فَأَجَابَتْنِي. أَنَا النَّاقُورُ الَّذِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى إِذَا نَقَرَ فِي النَّاقُورِ. أَنَا صَاحِبُ النَّشْرِ الْأَوَّلِ وَالْآخِرِ. أَنَا مَنْبِتُ الزَّرْعِ وَمَغْرَسُ الْأَشْجَارِ وَمَخْرَجُ الثَّمَارِ أَنَا مَنْشِئُ الْجَوَارِي الْفَلَكَ فِي الْبَحُورِ. أَنَا صَلَوةُ الْمُؤْمِنِينَ وَزَكْوَتِهِمْ وَحِجَّتِهِمْ. أَنَا صَاحِبُ الْكُرَّةِ وَمَدِيلِ الدَّوْلَةِ. أَنَا صَاحِبُ الزَّلَازِلِ وَالرَّاجِفَةِ. أَنَا الَّذِي أَهْلَكَ الْجَبَّارِينَ وَالْفِرَاعِنَةَ الْمُتَقَدِّمِينَ بِسِينِي ذِي الْفَقَارِ وَأَنَا مُونِسُ يَوْسُفَ الصَّدِيقِ فِي الْجَبِّ وَمَخْرَجِهِ. أَنَا صَاحِبُ مُوسَى وَالْحَضْرَ وَمَعْلَمُهَا. أَنَا الْبَارِئُ وَأَنَا الْمَصُورُ فِي الْأَرْحَامِ. أَنَا أُتْبِتُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ. أَنَا حَامِلُ الْعَرْشِ. أَنَا أَعْلَمُ بِتَأْوِيلِ

القرآن و الکتب السالفه. أنا الراسخ و المرسوخ فی العلم. أنا صاحب الجبت و الطاغوت و محرقتها. أنا المنتقم من الظالمین أنا الذی أدئی دعوة الأمم إلی طاعتی فکفرت و أصرت و مسخت. أنا الذی أردت المنافقین من حوض رسول الله ﷺ. أنا باب فتح الله لعباده فن دخله کان آمناً و من خرج عنه کان کافراً. أنا الذی بیده مفاتیح الجنان و مقالید المیزان أنا قائم مع رسول الله تحت ظلّه خضراء حیث لا روح یتحرّک و لا نفس یتنفس غیری. أنا علم صامت و محمّد علم ناطق. أنا مع القرون الأولى. أنا جاوزت موسى الکلیم البحر و أغرقت فرعون. أنا ذوالقرنین لهذه الأمة. أنا کهیصص. أنا فرع من فروع الزیتون و قنديل من قنادیل النبوة. أنا الذی أرى أعمال العباد و لا یعزب عني شیء فی الأرض و لا فی السماء. أنا عالم بضائر الإنسان. أنا خازن السموات و الأرض. أنا قائم بالقسط. أنا عالم بتغییر الزمان و حدثاته. أنا الذی لیس شیء عمله عامل إلاّ بمعرفتی. أنا أعلم عدد الثمل و وزنها و خفتها و مقدار الجبال و وزنها و قطر الأمطار. أنا أقتل قتلین و أحيي مرتین. أنا الذی رمیت الکفار بکفّ تراب فرجعوا. أنا الذی عندي ألف کتاب من کتب الأنبياء ﷺ. أنا الذی جحد و لا یتي ألف أمة فسخوا. أنا الکعبة و البيت الحرام أنا کلمح بالبصر. أنا محمّد المصطفى و أنا علی المرتضى. أنا الممدوح بروح القدس. أنا أظهر کیفیة الأشياء. أنا الموصوف بتسع مائة و تسعة و تسعين صفات من صفات الله بغير الألوهیة. ألا له الخلق و الأمر. أنا عبدالله و لا حول و لا قوّة إلاّ بالله. (همان)

خلاصه کلام اینکه در این خطبه و در خطبه طتنجیه و سایر کلماتی که حافظ رجب برسی در مناقب خود ذکر کرده، از این قبیل عبارتها که مخصوص جناب اقدس الاهی است و از زبان معجز بیان امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده بسیار است؛ و لکن کلام در صحت سند آنهاست و در نزد حقیر، به صحت نرسیده که این کلام از جناب امیرالمؤمنین علیه السلام باشد.

و خاتم المحدثین و قدوة المتشرّعين و حجّة الله علی العالمین، المؤید بلطف الله الخفیّ و الجلیّ، مولانا محمّد باقر المجلسی رحمته الله با آن همه تبخّر در بحار انوار و اخبار

ائمه اطهار - صلوات الله عليهم - اينها را ذکر نکرده^۱ در رساله اعتقادات خود فرموده که آنچه بررسی نقل کرده اعتباری ندارد و این است عبارت آن عالی مقام در شأن پیغمبر خدا و ائمه هدی صلوات الله عليه أجمعين.

ثم لا بد أن يعتقد في النبي و الأئمة - صلى الله عليه و آله و سلم - أنهم معصومون من أول العمر إلى آخره من صفات الذنوب و كبائرهما و كذا في جميع الأنبياء و الملائكة و أنهم اشرف المخلوقات جميعاً و أنهم أفضل من جميع الدنيا و جميع الملائكة و أنهم يعلمون علوم جميع الأنبياء و أنهم يعلمون علم ما كان و علم ما يكون إلى يوم القيامة و أن عندهم آثار الأنبياء و كتبهم كالتوراة و الإنجيل و الزبور و صحف آدم و إبراهيم و شيث و عصي موسى و خاتم سليمان و قميص إبراهيم و الياقوت و الألواح و غير ذلك و أنه كان جهاد من جاهد منهم و يعود من قعد عن الجهاد و سكوت من سكت و بطن من بطن و جميع أحوالهم و أقوالهم و أفعالهم بأمر الله تعالى و أن كل ما علمه رسول الله - صلى الله عليه و آله و سلم - علمه علياً - عليه الصلوة و السلام - و كذا كل لاحق يعلم جميع علم السابق عند أماتته و أنهم لا يقولون برأي و لا اجتهاد بل يعلمون جميع الأحكام من الله تعالى و لا يجهلون شيئاً يسألون عنه و يعلمون جميع اللغات و جميع أصناف الناس بالإيمان و الكفر و يعرض عليهم أعمال هذه الأمة كل يوم أبرارها و فجارها و لاتعتقد أنهم خلقوا العالم بأمر الله تعالى فإنما قد نهينا في صحاح الأخبار من القول به و لا عبرة بما رواه البرسي و غيره من الأخبار الضعيفة.^۲ (۲۶: ص ۱۵ و ۱۶)

همچنین آخوند ملامحسن رحمته الله در کتاب صافی - که تفسیر قرآن است و همّت او مصروف این است که در هر جا حدیثی باشد از احادیث ائمه که مناسب تأویل آیات قرآن باشد ذکر می کند باندی مناسبتی، حتی مکرر از کتاب مصباح الشریعة - که معتمد علمای ما نیست و آخوند ملامحمد باقر - ره - در بعض جواب مسائل

۱. در اینجا در جامع الشتات، عبارت «هر چند بحار الانوار در نزد حقیر نیست که ملاحظه شود.» آمده است.

۲. در جامع الشتات آمده است: «و از این جا ظن قوی حاصل است که اگر در کتاب بحار نقل شده باشد هم همین خواهد بود که از بررسی نقل کرده.»

فرموده است که راوی آن کتاب، شقیق بلخی است که از صوفیه اهل سنت است و در آن، حکایات چند نقل شده که معلوم است که از معصومین علیهم السلام نیست - هرچه مناسب تفسیر آیات باشد، نقل می‌کند و از خطبه البیان و نظائر آن مطلقاً اشاره نیست؛ با وجود آنکه اکثر عبارات آنها تأویل آیات قرآن است. بلی در کتاب قرّة العیون نسبت آن خطبه و خطبه طننجیه را به آن جناب داده است. (۲۲: ص ۴۰۲) و ظاهر این است که تکیه او به کتاب حافظ رجب و امثال او باشد.

و حاصل اینکه صحّت انتساب این کلمات به جناب ولایت مآب بر حقیر، ظاهر نشده و آیات قرآنی و اخبار معصومین دلالت دارد بر اینکه این صفات مختص جناب اقدس الاهی است؛ بلکه تناقض بعض کلمات آن یعنی أنا الذي أوجدت السموات السبع والأرضين في طرفه عين - چنانکه در نسخه‌ای که در نزد حقیر موجود است مذکور است - در ظاهر با قرآن مجید هم مؤید عدم صحّت آن است؛ چرا که آنچه در قرآن مذکور است این است که در سورة اعراف فرمود:

إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ. (اعراف (۸) / ۵۴)

و در سورة حم سجده تفصیل آن را فرموده:

قُلْ أَنتُمْ لَكُمْ تَكْفُورٌ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أُندَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ. وَجَعَلَ فِيهَا رِوَاسِيًا مِّنْ فَوْقِهَا وَبَارَكْ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَامَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سِوَا لِلْسَّائِلِينَ. ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا و لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ. فَقَضَيْتَن سَمَوَاتِ سَمَوَاتِ فِي يَوْمَيْنِ. (فصلت (۴۱) / ۹ - ۱۲)

و آنچه در خطبه مذکور است این است که ایجاد کردم هفت آسمان و هفت زمین را در طرفه عین و مابین دو آیه منافاتی نیست؛ چنان که به فهم ظاهر و می‌نماید. اینجا مجال بیان آن نیست و از ما نحن فيه خارج است.

پس می‌گوییم که یا این است که - چنان که صحّت آن بر حقیر واضح نشده - در نفس الأمر هم حقیقت ندارد یا آنکه در نفس الأمر حقیقت دارد. بر هر یک از دو

وجه، بیان حقیقت حال و وجه تکلم به این مقال را از هر کس قائل به آن است باید کرد، تا رفع اشتباه شود. و این مطلب را در ضمن دو فصل بیان می‌کنیم:

فصل اوّل

بنابر اینکه این کلام صحّت نداشته باشد و انتساب او به آن جناب مسلم نباشد، باید عذر کسانی که این را نقل کرده‌اند و سبب غفلت ایشان را و حقیقت امر را که این معانی به ظاهر، صورت صحّت دارد یا نه، بیان کرد و این موقوف است به تمهید چند مقدمه:

مقدمه اوّل

اینکه به دلایل قاطعه و براهین ساطعه از عقل و نقل ثابت شده که جناب اقدس الاهی جسم نیست و از مقولات عرض نیست و حلول در جسمی نمی‌کند؛ مانند بو در گل - چنان که بعضی صوفیه و غالی‌ها و نصاری به آن قائل‌اند - و با شیء دیگر متحد نمی‌شود - چنان که جمعی دیگر از صوفیه گفته‌اند که عارف در نهایت مرتبه با خدا یکی می‌شود - و خدا را زن و فرزندی نمی‌باشد - چنان که نصاری گفته‌اند - و هر یک از اینها موجب نقص و احتیاج است. تعالی شأنه عن جمیع ذلك.

و همه اینها کفر است؛ پس غلات، یعنی آنهایی که قائل‌اند که پیغمبر یا امیرالمؤمنین یا احدی از ائمه یا غیر ایشان از مشایخ و پیشوایان، خدا هستند یا خدا در آنها حلول کرده است - داخل در فرق کفرند؛ هر چند تکلم به کلمه اسلام بکنند. و فساد مذهب آنها از آن واضح‌تر است که محتاج به بیان باشد؛ چرا که اگر خودشان خدا باشند چگونه می‌تواند شد که خدا بخورد و بخوابد و جماع کند و بیمار شود و چاق شود و بمیرد. و اگر خدا در آنها حلول کرده است، پس لازم می‌آید که خدا محتاج به مکان باشد و ناچار باشد او را از محلّی. و اما آیات و احادیث دالّه بر بطلان آن فوق حد احصاست و اینجا مجال ذکر آنها نیست و از جمله آیات، قول حق تعالی است:

ما كان لبشر أن يؤتیه الله الكتاب والحکم والنبوّة ثمّ يقول للنّاس كونوا
 عباداً لی من دون الله ولكن كونوا ربّانیّین بما کنتم تعلّمون الكتاب وبما کنتم
 تدرسون ولا یأمرکم أن تتخذوا الملائکة والنبیّین أرباباً یا أمرکم بالکفر بعد
 إذ أنتم مسلمون. (آل عمران (۳) - ۷۹ - ۸۰)

و در جایی دیگر فرموده:

لا تغلوا فی دینکم. (مانده (۵): ۷۷)

و چگونه می توان این گمان را کرد با وجود اینکه رسول خدا ﷺ را به زهر
 هلاک کردند و امیرالمؤمنین علیه السلام را ابن ملجم ملعون شهید کرد و سیّد الشهداء علیه السلام را با
 آن محنت شهید کردند و سایر ائمّه را به زهر شهید کردند و آنچه بعضی احمقها
 گفته اند که در ظاهر چنین نموده شد و شهادت حقیقی و قتل واقعی نبود، از
 هرزه جایی است که نباید گوش به آنها داد. و احادیثی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمّه علیهم السلام
 روایت شده بر لعن و تکفیر این جماعت و بیزارگی جستن از آنها متواتر است و
 بعضی از آنها را نقل خواهم کرد.

مقدمه دوم

در زمان هر یک از پیغمبر و امیرالمؤمنین و سایر ائمّه اثنی عشر، جماعتی از
 دروغگویان بودند که دروغ را به ایشان می بستند و بسیاری از آنها دعوی خدایی
 ایشان را می کردند و دعوی پیغمبری خودشان را و آن بزرگواران از ایشان تبرّی
 می کردند و آنها را لعنت می کردند و نفرین می کردند و به نفرین ایشان هلاک
 می شدند.

و اصل غلات نه فرقه اند^۱ و همگی قائل اند به بطلان شرایع. فرقه ای از ایشان
 می گویند که خدا ظاهر می شود در صورت خلقتش و منتقل می شود از صورتی به

۱. درباره تعداد فرقه های غالبان، آراء مختلفی است؛ لکن به نقل جناب آقای نعمت الله صفری فروشانی در
 کتاب غالبان، ابوالمعالی محمد حسین علوی (م ۴۸۵ق) در کتاب بیان الأدیان غلات را نه فرقه می داند.

صورتی، و هر وقت کسی آنها را شناخت، ساقط می‌شود از او تکلیف. و فرقه دیگری می‌گویند که پیغمبر و ائمه خلق می‌کنند و روزی می‌دهند و موت و حیات به دست ایشان است و می‌گویند مراد از واجبات مثل نماز و روزه و زکوة، اشخاصی خوب چندند و مراد از محرمات مثل خمر و میسر و زنا اشخاص بدی چندند. هر کس آنها را شناخت - ظاهراً و باطناً - حلال می‌شود برای او محرمات و ساقط می‌شود از او واجبات. و جماعت سبائیه - که تبعه عبدالله بن سبائند - می‌گویند که خدا ظاهر نمی‌شود الا در امیرالمؤمنین به تنهایی و پیغمبران همگی مردم را دعوت می‌کردند به سوی او و سایر ائمه بواب و دربانان [اویند] و به واسطه آنها به آن مقصد می‌توان رسید. پس هر که شناخت که علی خالق و رازق اوست، ساقط می‌شود از او تکلیف.

و جماعت دیگر که ایشان را خصمیته می‌گویند قائل اند به اینکه خدا ظاهر نمی‌شود مگر در امیرالمؤمنین و ائمه بعد او و عمر ابلیس ابالسه است و جماعتی که آنها را اسحاقیه می‌گویند، قائل اند به تناسخ و تحلیل محرمات. و جماعتی دیگر که قمیه‌اند، اصحاب اسماعیل قمی، می‌گویند که خدا ظاهر می‌شود در هر کس؛ هر نحو که خواهد و علی و ائمه نور واحدند.

و فرقه دیگر هستند که می‌گویند امام آن انسان کامل است. پس هرگاه به نهایت مرتبه رسید خدا ساکن می‌شود در او و تکلم می‌کند از جانب او.

و فرق دیگر هم هستند که هر یک هرزه دیگری می‌گویند و ما در اینجا چند حدیث نقل می‌کنیم از کتاب شیخ عالی مقدار، محمد بن عمر بن عبدالعزیز کثبی - ره - که فی الجمله بینایی به مطلب بهم می‌رسد.

از جمله به سند صحیح، روایت کرده است از ابو حمزه ثمالی که گفت: حضرت علی بن الحسین - صلوات الله علیهما - فرمود: لعنت کند خدا کسی را که بر ما دروغ بگوید. به درستی که به خاطر آوردم من عبدالله بن سبا را؛ پس برخواست هر مویی که در بدن من بود. هرآینه، به تحقیق که ادعا کرده است عبدالله امر بزرگی را چه می‌شود او را؟ خدا لعنت کند بر او. بود علی - والله - بنده صالحی و برادر رسول

خدا ﷻ. نرسید به بزرگی و کرامت از جانب خدا مگر به اطاعت خدا و رسول خدا و نرسید رسول خدا به بزرگی و کرامت از جانب خدا مگر به اطاعت خدا. (۲۸: ۱۹۱، ح ۱۷۳)

و ایضاً روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که فرمود: که ما اهل بیتی هستیم بسیار راستگو و خالی نیستیم ما از کذابی که بر ما دروغ می بندد و راستی ما را به سبب دروغ خود، ساقط می کند در نزد مردم. رسول خدا صلی الله علیه و آله راست گوترین مردم بود و از همه مخلوقات راستگوتر بود و مسیلمه بر او دروغ می بست و امیرالمؤمنین علیه السلام راستگوترین خلق خدا بود بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و کسی که بر او دروغ می بست و سعی می کرد در تکذیب صدق او و افترا می بست بر خدا دروغ را، عبدالله بن سبا بود. (همان: ص ۱۹۱، ح ۱۷۴ و مفضل آن از ابن سنان: همان: ص ۳۷۱ ح ۵۴۹)

و ایضاً روایت کرده است از حضرت باقر علیه السلام که فرمود که: عبدالله بن سبا ادّعی پیغمبری می کرد و اعتقاد می کرد که امیرالمؤمنین علیه السلام خداست - بلند است مرتبه خدا از این - پس این خبر به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید. پس او را طلبید و از او پرسید که چنین است؟ اقرار کرد و گفت: بلی تو او بی و در دل من چنین افتاده است که تو خدایی و من پیغمبرم. پس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: وای بر تو! شیطان تو را ریشخند کرده است! برگرد از این اعتقاد؛ مادرت به عزای تو بنشیند! توبه کن. پس او ابا کرد. پس آن حضرت او را محبوس کرد تا سه روز و او را امر به توبه کرد و قبول نکرد. پس او را بیرون آورد و به آتش سوخت و فرمود که: شیطان خواهش او را به جا آورد، و شیطان می آمد در نزد او و این را در دل او می انداخت. (همان: ص ۱۹۰، ح ۱۷۰)

و چند حدیث دیگر هم در این باب نقل کرده و ایضاً روایت کرده از عبدالله بن شریک از پدرش که گفت که: در زمانی که علی علیه السلام نزد زنی بود که داشت از عنزه که او را ام عمرو می گفتند. قنبر آمد و گفت که: ده نفر در خانه هستند که معتقدند که تو خدای ایشانی. پس حضرت فرمود که: داخل کن آنها را. گفت که: پس داخل کرد آنها را بر آن حضرت. پس فرمود به ایشان که: چه می گوید؟ پس گفتند: تو پروردگار مایی و تویی که ما را خلق کرده و تویی که ما را روزی داده ای. پس حضرت فرمود به

ایشان که: وای بر شما نکنید این کار را؛ به غیر این نیست که من هم مخلوقم مثل شما. پس ابا کردند از قبول. پس فرمود: وای بر شما! پروردگار من و پروردگار شما خداست. وای بر شما! توبه کنید و بازگشت کنید! پس گفتند: ما از گفتار خود بر نمی‌گردیم. تو پروردگار مایی، روزی ما می‌دهی و ما را خلق کرده [ای]. پس فرمود که: ای قنبر فعله و عمله را بیاور. پس قنبر رفت و ده نفر آورد با زنبیله‌ها و کلنگ‌ها.^۱ پس امر کرد که گودالی بکنند در زمین برای آنها، پس چون کردند، امر فرمود که هیزم و آتش در آن ریختند. پس چون شعله‌ور شد، فرمود به ایشان: توبه کنید وای بر شما. پس ابا کردند و گفتند: بر نمی‌گردیم. پس آن حضرت بعضی آنها را انداخت به آتش و بعد از آن، بقیه دیگر را انداختند در آتش؛ پس حضرت فرمود شعری:

إِنِّي إِذَا أَبْصَرْتُ شَيْئاً مَنَكراً أَوْ قَدْتُ نَاراً وَدَعَوْتُ قَنْبِراً

(همان: ص ۳۷۳، ح ۵۵۶ و مختصر آن در ص ۱۴۵، ح ۱۲۸؛ و به نقل از آن در ۲۶: ج ۲۵، ص ۲۹۹، ح ۶۳)

با مختصری تفاوت)

و دیگر از جمله اصحاب حضرت امام محمد باقر علیه السلام مغیره بن سعید بوده و از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام ابوالخطاب که اسم او محمد بن مقلاص است و القاب متعدّد دارد. این دو ملعون هم از جمله غلات بودند و شیوه ایشان این بود که کتابهای اصحاب این دو بزرگوار را می‌گرفتند و احادیث دروغ می‌ساختند و نسخه علی حده می‌نوشتند از این کتابها و دروغهای خود در داخل آنها می‌کردند و در میان اصحاب خود پهن می‌کردند.

پس هر حدیثی که دلالت دارد به غلو از تصرف آن دو ملعون است. و امام علیه السلام مکرر ایشان را لعن می‌کرد و نفرین می‌کرد و می‌فرمود که: خدا بچشانند به آنها حرارت آهن را. و دعای امام علیه السلام در حق آنها مستجاب شده، کشته شدند.

و احادیث بسیار است که اینجا گنجایش ذکر آنها را ندارد، قلیلی را ذکر می‌کنم. از جمله شیخ کثی رضی الله عنه به سند صحیح، از هشام بن الحکم روایت کرده که از حضرت

۱. در متن روایت، تعبیر «المرور» آمده است که برگردان فارسی مرحوم میرزا بنا بر کتاب المنجد (المتر: بیل) درست نیست.

صادق علیه السلام شنیده که می فرمود که: مغیره بن سعید طریقه اش این بود که بر پدرم عمداً دروغ می بست و کتابهای اصحاب پدرم را می گرفت و اصحاب مغیره پنهان بودند در میان اصحاب پدرم. می آمدند به تزویر، کتابهای ایشان را می گرفتند و می دادند به مغیره و او داخل می کرد در میان آنها کفر و زندقه را و اسناد می داد به پدرم و می داد به اصحاب خود و امر می کرد که آنها را پهن کنند در میان شیعه. پس هرچه در کتابهای اصحاب پدرم هست از غلو، پس این همان است که مغیره بن سعید داخل کرده است. (۲۱: ص ۲۹۸، ح ۴۰۲ و به نقل از آن در ۲۶: ج ۲، ص ۲۵۰، ح ۶۳)

و ایضاً روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که آن حضرت یک روزی به اصحاب خود فرمود که: لعنت کند خدا مغیره بن سعید را و لعنت کند خدا آن زن یهودیه را که مغیره آمد و شد می کرد نزد او و از او سحر و شعوزه و کارهای غریب و عجیب خارق عادت می آموخت. به درستی که مغیره دروغ گفت بر پدرم. پس خدا ایمان را از او برداشت. و به درستی که قومی هم دروغ بستند بر من. چه می شود ایشان را! خدا بچشانند به ایشان گرمی آهن را. پس والله که ما نیستیم مگر بندگان خدا او خلق کرده است ما را و برگزیده است ما را و ما قدرت نداریم بر ضرری و نفعی. اگر رحم کند بر ما، به رحمت خود کرده است و اگر عذاب کند ما را، پس در ازای گناهان ماست. والله نیست ما را حجّتی و ما براتی از خدا نداریم. ما هم می میریم و به قبر می رویم و در صحرای قیامت می دارند و از ما سؤال می کنند. وای بر ایشان! چه می شود ایشان را؟! لعنت کند خدا ایشان را! پس به تحقیق که اذیت رساندند به این گفتار خدا را و اذیت رسانند رسول خدا صلی الله علیه و آله را در قبر او و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی را - صلوات الله علیهم - تا آخر حدیث. (۲۱: ص ۲۹۹، ح ۴۰۳ و به نقل از آن در ۲۶: ج ۲، ص ۲۵۰، ح ۲۸۹، ج ۴۶ با تفاوت مختصری)

و ایضاً روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام: که بود از برای حسن علیه السلام کذابی که دروغ می بست بر او و نام او را نبرد و بود از برای حسین علیه السلام کذابی بود که بر او دروغ می بست و نام او را نبرد و مختار دروغ می بست بر علی بن الحسین علیه السلام و

مغیره بن سعید دروغ می‌بست بر پدرم. (۲۱: ص ۲۹۹، ح ۴۰۴)

و ایضاً اخبار در شأن ابوالخطاب و لعن و نفرین آن حضرت بر او از حد بیرون است. (همان: ح ۴۰۱، ۵۰۹، ۵۱۸، ۵۲۱، ۵۲۴، ۵۲۹) آن ملعون هم از جمله غلات بود و می‌گفت نماز مردی است و زنا مردی است و خمر مردی است. (همان: ۳۵۹، ح ۵۱۲) و همچنین علی بن حسکه و قاسم بن یقظین قمیان.

و کثی احادیث بسیار در این باب در شأن آنها نقل کرده. از جمله آن است که از محمد بن عیسی روایت کرده است که: گفت که: حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به من نوشت - پیش از آنکه من از آن حضرت سؤال کنم - که لعنت کند خدا قاسم یقظین را و لعنت کند علی بن حسکه قمی را به درستی که شیطانی نمودار شد از برای قاسم پس وحی می‌کند به او گفتار باطل و دروغ را. (همان: ص ۵۶۶ ح ۹۹۶)

و ایضاً روایت کرده که بعضی شیعیان نوشتند به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که فدای تو شوم! ای آقای من! به درستی علی بن حسکه دعوی می‌کند که از اولیاء تو است و می‌گوید که تو اوّل و قدیمی - یعنی خدایی - و اینکه او نایب تو و پیغمبر تو است و تو امر کرده‌ای که او مردم را دعوت کند به این و معتقد این است که نماز و زکات و حج و روزه همه اینها معرفت تو است و معرفت کسی است که مثل حال ابن حکم باشد. در دعوی به نیابت و نبوت و اینکه ابن حکم مرد کاملی است که ساقط شده از او عبادت کردن به روزه و حج. و گفته است که همه شرایع دین معنی اش همین است. و مردم به او بسیار میل کرده‌اند. اگر صلاح دانی، منت بگذار بر دوستان خود به جوابی در این مطلب تا نجات بدهی ایشان را از هلاک.

پس آن حضرت در جواب نوشتند: «دروغ گفت ابن حسکه لعنه الله. قسم به خدا که نفرستاده است خدا محمد و پیغمبران پیش از او را إلا به ملت حنیفیة استوار و نماز و زکات و روزه و حج و دوستی اهل بیت علیهم السلام. و دعوت نکرده محمد صلی الله علیه و آله إلا به سوی خدا [ی] وحده لا شریک له. و همچنین ما اوصیا از اولاد او بندگان خداییم و برای او شریکی نمی‌گیریم. اگر اطاعت او کنیم، به ما رحم می‌کند و اگر معصیت او کنیم، ما را عذاب می‌کند و ما را بر خدا حجّتی نیست و خدا را حجّت بر ما هست و

بر جمیع خلق او. بیرازی می جویم به سوی خدا از کسی که چنین سخنی بگوید و پناه می برم به سوی خدا از این گفتار؛ پس ترک کنید این جماعت را. لعنت کند خدا آنها را و به تنگنا بیندازد ایشان را. و اگر یکی از آنها را بیابید سر او را به سنگ بکوبید. (همان: ص ۵۶۷، ح ۹۹۷)

و ایضاً حدیثی نقل کرده از حضرت صادق علیه السلام از تفسیر آیه شریفه: ﴿هَلْ نَنْبِتْكُمْ عَلَىٰ مِنْ تَنْزَلُ بِهِ الشَّيَاطِينُ تَنْزَلُ عَلَىٰ كُلِّ آفَاكٍ أَثِيمٌ﴾. فرمود: آنها هفت نفرند: مغیره بن سعید و بیان و صائد نهدی و حارث شامی و عبدالله بن الحارث و حمزة بن عماره الزبیدی و ابوالخطاب. (همان: ص ۳۶۸ ح ۵۴۳ و ص ۲۹۰ ح ۵۱۱)

و ایضاً روایت کرده است از حفص بن عمرو نخعی که گفت: نشسته بودم نزد حضرت صادق علیه السلام پس مردی به خدمت آن حضرت عرض کرد که فدای تو شوم، ابو منصور مرا خبر داد که او را بالا بردند به نزد پروردگار او و خدا دست بر سر او مالید و گفت به زبان فارسی: یا پسر! پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که: خبر داد مرا پدرم از جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود که: ابلیس از برای خود تختی در میان آسمان و زمین قرار داده و از برای خود زبانیه قرار داده به عدد ملائکه. پس هرگاه دعوت کرد مردی را پس اجابت او کرد و پاشنه ای بر زمین گذارد و گامها به جانب او برداشت، شیطان به نظر او می آید و او را بلند می کند به جانب او و ابو منصور رسول ابلیس بود. لعنت کند خدا ابامنصور را. لعنت کند خدا ابامنصور را. تا سه بار فرمودند. (رجال الکشی / ۲۶۹ ح ۵۴۶)

و ایضاً در سند صحیح، روایت کرده از برید بن معاویه عجلی که گفت: حمزة بن عماره بربری لعنه الله - می گفت به اصحاب خود که ابو جعفر یعنی امام محمّد باقر علیه السلام هر شب می آید به نزد او و مردم هم گمان می کردند که واقعاً آن حضرت خود را به او می نماید؛ پس اتفاق شد از برای من که ملاقات کردم ابو جعفر علیه السلام را پس خبر دادم او را از سخن حمزه. حضرت فرمود: دروغ گفت؛ لعنت کند خدا او را.

۱. در نسخه اصلی آمده است: «یا پس تر».

۲. در حاشیه نسخه اصل آمده است: در بعضی نسخ «زبیری» و در بعضی «بزیدی».

قادر نیست شیطان اینکه متمثل شود به صورت پیغمبر و نه وصی پیغمبر. (همان: ص ۳۷۱، ح ۵۴۸)

و ایضاً به سند صحیح، روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود به زراره: خبر ده مرا از حمزه؛ آیا گمان می‌کند که پدرم می‌آید به نزد او؟ گفتم: بلی. فرمود: دروغ گفت والله نمی‌آید نزد او متلون (و در بعضی نسخه‌ها متکون). به درستی که ابلیس مسلط کرده است شیطانی را که او را متکون می‌گویند. می‌آید به نزد مردم در هر صورتی که می‌خواهد. اگر خواهد در صورت بزرگ و اگر خواهد در صورت کوچک و نه والله نمی‌تواند که بیاید در صورت پدرم علیه السلام. (همان: ص ۳۶۶، ح ۵۳۷)

و ایضاً روایت کرده به سند صحیح، از عبدالله بن مغیره گفت که من در نزد ابوالحسن علیه السلام بودم (یعنی حضرت کاظم) با یحیی بن عبدالله بن حسن علیه السلام. پس یحیی گفت: فدای تو شوم! این جماعت گمان می‌کنند که تو غیب می‌دانی. پس حضرت فرمود: سبحان الله! سبحان الله! دست بگذارید بر سر من؛ پس والله باقی نماند در بدن من مویی و در سرم مگر این که بپا خاست. گفت: پس حضرت فرمود: نه والله نیست اینکه ما می‌دانیم إلا به روایت یا به وراثت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم. (همان: ص ۳۶۵، ح ۵۳۰)

و ایضاً به سند صحیح، روایت کرده از ابوبصیر که گفت: عرض کردم به خدمت حضرت صادق علیه السلام که این جماعت سخنی می‌گویند. حضرت فرمود: چه می‌گویند؟ گفتم: می‌گویند که تو علم داری به قطره‌های باران و عدد ستاره‌ها و برگ درختها و وزن آنچه در دریاست و عدد خاک را. پس آن حضرت سر خود را بلند کرد به آسمان و فرمود: سبحان الله! سبحان الله! نه والله! نمی‌دانند این را به غیر خدا. (همان: ص ۳۶۵، ح ۵۳۲)

و ایضاً روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود که: نفرستاده است حق تعالی آیه‌ای در شأن منافقین مگر اینکه آن آیه در شأن جماعتی است که تشیع را بر خود می‌بندند. (همان: ص ۳۶۶، ح ۵۳۵ و به نقل از آن در ج ۲۶: ج ۶۸، ص ۱۶۶، ح ۲۰ با مختصری تفاوت) و از چند حدیث برمی‌آید که جماعتی که تشیع را بر خود بسته‌اند و از این جمله

سخنها می‌گویند بدترین مردم‌اند. (همان: ص ۳۶۵ ح ۵۲۸ و به نقل از آن در ۲۶: ج ۶۸، ص ۱۶۶، ح ۱۹)

از جمله روایتی است که ایضاً کُشی روایت کرده است از مفضل بن عمر گفت: شنیدم از حضرت صادق علیه السلام اگر برخیزد و ظهور کند قائم ما ابتدا می‌کند به دروغگویان شیعه و آنها را می‌کشد. (۲۱: ص ۳۶۶، ح ۵۳۳)

و ایضاً روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام از جمله حدیث طولانی که آن حضرت فرمود که خبر داد مرا پدرم از جدم که به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که خدا خلق کرد ارواح را پیش از اجساد به دو هزار سال؛ بعد از آن ساکن کرد آنها را در هوا پس آنهایی که در آنجا یکدیگر را می‌شناختند، در اینجا با هم الفت دارند و موافقت دارند و آنهایی که در آنجا همدیگر را نمی‌شناختند، در اینجا هم با هم اختلاف دارند و کسی که بندد بر ما اهل بیت دروغی را، خدا محشور می‌کند او را در قیامت یهودی کور و اگر ادراک دجال کند، به او ایمان می‌آورد و اگر درک نکند او را در قبر به او ایمان می‌آورد. (همان: ص ۴۶۰، ح ۷۴۱ و به نقل از آن در ۲۶: ج ۲۷، ص ۳۵۷، ح ۶۴)

و ایضاً کُشی نقل کرده که جماعت غالبها در بعض کتابهای خود نوشته‌اند که مفضل بن عمر گفت که با ابوالخطاب کشتند هفتاد پیغمبری را که همگی آنها را اعتقاد این بود و فریاد می‌کردند که ابوالخطاب پیغمبر است یعنی حضرت صادق خدا است و او پیغمبر او است. و مفضل گفت که ما دوازده نفر بودیم که رفتیم به خدمت حضرت صادق علیه السلام پس آن حضرت سلام می‌کرد به یکی یکی ماها و نام می‌برد هر یک از ما را به نام پیغمبری. بعض ما را می‌گفت السّلام علیک یا نوح و به بعضی می‌گفت: السّلام علیک یا ابراهیم و آخر کسی که به او سلام کرد من بودم و گفت: السّلام علیک یا یونس. بعد از آن فرمود: تفاوتی میان پیغمبرها نیست. (همان: ص ۳۹۰، ح ۵۸۸)

و ایضاً کُشی - ره - از کتاب یحیی بن عبدالحمید حمانی - که در اثبات امامت امیرالمؤمنین علیه السلام تألیف کرده است - نقل کرده که گفت: من گفتم از برای شریک که قومی هستند که گمان می‌کنند که جعفر بن محمد ضعیف است در حدیث. پس او

گفت من تو را از این قصه خبر کنم. جعفر بن محمد مرد صالحی بود، مسلمان و پرهیزکار؛ پس در دور او جمع شدند قومی از جهّال. داخل می‌شدند بر او و بیرون می‌آمدند از نزد او و می‌گفتند که خبر داد ما را جعفر بن محمد و حدیث‌هایی ناخوش که تمام دروغ بود وضع کرده بودند. اینها را می‌بستند به آن حضرت که به این واسطه پول اخذ بکنند از مردم و روزی بخورند و هر منکر و قبیحی بود به او نسبت می‌دادند. پس عوام الناس که این را شنیدند بعضی از ایشان هلاک شدند؛ یعنی اعتقاد باطل در شأن حضرت کردند و بعضی دیگر انکار می‌کردند آن احادیث را و آن جماعتی که این کار می‌کردند مثل مفضل بن عمر بود و بنان و عمرو و نبطی و غیر اینها می‌گفتند که جعفر خبر داده است ایشان را که معرفت امام کافی است از روزه و نماز. و هم خبر داده است ایشان را از آنچه می‌شود، پیش از روز قیامت از پدرش و جدش و اینکه علی در میان ابر است و می‌پرد با باد و اینکه آن حضرت سخن می‌گفت بعد مردن و اینکه در روی تخته‌ای که او را غسل می‌دادند، حرکت می‌کرد و اینکه خدای آسمان و خدای زمین امام است.^۱ پس از برای خدا شریک قرار دادند. این جماعت نادانان و گمراهان‌اند. والله نگفته است جعفر چیزی از اینها را هرگز. بود جعفر تقوادارترین مردم و پرهیزکارترین مردم. پس مردم که شنیدند گفتند او ضعیف است و اگر ببینی جعفر را می‌دانی که یگانه مردم است.

و ایضاً کشتی به سند صحیح، روایت کرده است از یونس بن عبدالرحمن گفت: شنیدم از مردی از طیاره - یعنی غالیها - که خبر می‌داد به حضرت، امام رضا علیه السلام از یونس بن ظبیان که گفت: من در بعضی از شبها در طواف بودم؛ پس ناگاه ندائی از بالای سر شنیدم که ای انا الله لا اله الا انا فاعبدنی و اقم الصلاة لذكري. پس سر برداشتم پس دیدم جبرئیل است. پس غضبناک شد حضرت امام رضا علیه السلام غضبی که نتوانست خودداری کند. پس فرمود به آن مرد که: بیرون رو از نزد من؛ لعنت کند خدا تو را و لعنت کند کسی را که این خبر را به تو داد و لعنت کند یونس بن

۱. در حاشیه نسخه اصل آمده است: گویا در نسخه کتاب کشتی سقطی باشد و در اصل چنین باشد که خدای آسمان خدا است و خدای زمین امام است به قرینه کلام بعد.

ظبیان را هزار لعنت که از پی آن بیاید هزار لعنت که هر لعنتی از آنها برساند تو را به قعر جهنم. شهادت می‌دهم که ندا نکرد او را مگر شیطان! بدان و آگاه باش که یونس با ابی‌الخطاب در اشدّ عذاب، قرین‌اند و اصحاب ایشان با آن شیطان با فرعون و آل فرعون در اشدّ عذاب‌اند. حضرت رضا علیه السلام فرمود که شنیدم این را از پدرم علیه السلام. پس یونس بن عبدالرحمن گفت: پس برخاست آن مرد از نزد آن حضرت. پس هنوز به در نرسیده بود إلاّ به قدر ده گام که افتاد و غش کرد نجاست او از حلق او می‌آمد و مرده او را برداشتند. پس حضرت فرمود که آمد او را ملکی و به دست او عمودی بود. پس بر فرق او زد ضربتی که مثانه او را واژگونه کرد تا قی کرد نجاست خود را و خدا روح او را به زودی به هاویه رسانید و ملحق کرد او را به رفیق او یونس بن ظبیان و دینه شیطانی را که از برای او نمودار شده بود. (همان: ص ۴۳۰، ح ۶۷۳)

و ایضاً روایت کرده که دختری از ابوالخطاب ملعون مرد. پس چون دفن کردند او را، یونس بن ظبیان رفت بر سر قبر او و گفت: السّلام علیک یا بنت رسول الله. (همان: ص ۴۳۰، ح ۶۷۴ و به نقل از آن در ۲۶: ج ۲۵ / ۲۶۳)

مقدمه سوم

بدانکه مذاهب و ادیان مختلفه که در عالم به هم رسیده و اساس هر یک از آنها از یک نفر یا بیشتر از صاحبان ادراک آن طائفه شده و دیگران از بابت دم تابع سرند، غافل از حقیقت امر؛ هر جا که سر می‌رود بالضروره دم از عقب او می‌رود. پس ضرور نیست که تابعین و عوام هر فرقه رفتارشان مبتنی بر دلیل و مسبوق به فکر باشد. پس تعجب نباید کرد از کثرت اهل باطل. پس حقیقت اختلاف در عالم، میانه چند نفر معدود است و دیگران به متابعت و تقلید، اختیار دین و طریقه کرده‌اند و هر صاحب طریقه‌ای که سر آن طائفه است، مأخذی از برای خود قرار داده که او حقیقت نداشته باشد. پس در اینجا دو مطلب باید بیان شود: مطلب اول ادّعی‌ال‌الوهیّت شخصی از برای خود و دوم، نسبت دادن این مرتبه به غیر خود.

اما ادّعی‌ال‌آن مرتبه از برای خودش به یکی از دو راه است: اول اینکه صاحبان

فهم و عقل که در راه معرفت خدا کمال اهتمام داشته، در پی این درآمدند که به حقیقت ذات الاهی برسند و هرچند فکر کردند که موجودی باشد و در جایی نباشد، چگونه می‌شود؟ و از راه عقل نتوانستند به کنه کار برسند. بنا را گذاشتند به ریاضت کشیدن و تصفیۀ باطن و مخالفت نفس اماره و تربیت نفس ملکیه انسانیت که از آنجا به مقصد برسند. چون وصول به این مطلب صورت امکان ندارد، لهذا بعضی را مجاهدات شاقه و سخافت جسم و بدن از کم خوردن و کم خوابیدن و غیره چنان منشأ سوء مزاج شد که به سبب غلبۀ سوداء از بابت صاحب مالیخولیا متابعت خیالات فاسده نمود. معراجهای بسیار از برای خود به چشم خیالش آمد، تا آخر از جمله افکار فاسده او همین شد که تو خدایی.

دوم: آنکه در آن حال، شیطان لعین - که خصم قدیم و دشمن صمیم است - دست یافته، به مقتضای «وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لِيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ» (انعام ۶) / (۱۲۱) [و] «وَكذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا» (همان: ۱۱۲) به ایشان القا می‌کند و در دل ایشان می‌اندازد که تو خود خدایی. یا صدایی به آنها می‌رساند؛ چنان که شنیدی در حکایت یونس بن ظبیان و حمزه بن عماره و ابی منصور و غیر اینها. همین که این معنی را یک شیخ مشار الیه در میان قوم خود دعوی کرد و بر طبق آن هم بعضی شواهد کاذبه از تسویلات شیطانیه به انجام آورد، جمعی از مریدان خرقبول می‌کنند و آهسته آهسته، دین و طریقه می‌شود و باقی اتباع به طریقه تقلید یا عصبیت در متابعت، مرمت آن می‌کنند. و جمعی از ایشان که در زمره اهل شرع نشو و نما کرده‌اند و پدران ایشان مسلمان و صاحب شریعت بوده - چون بالمره از آن هم نمی‌توانند دست برداشت - سعی می‌کنند تا بعضی متشابهات آیات و اخبار را مطابق خیال فاسد خود کنند و به سبب امر بر بی‌خبران و کم‌مایگان مشتبه‌تر و راه تاریک‌تر می‌شود.

و این جماعت که می‌خواهند آن طریقه را با شرع مطابق کنند، از آنهایی که از شرع خبری ندارند بدترند؛ به جهت آنکه دائم مکر و تزویر و فریب‌دادن کم‌مایگان

در دست ایشان است و شاهد بالله چندان که سعی کردیم که بفهمیم که آیا طریقه این جماعت با آنچه به ما رسیده است از صاحب شرع موافقت دارد، به هیچ وجه نیافتیم و جمع ما بین شرع و سخن ایشان ممکن نیست. و اینکه تأویل کنند زمین را به آسمان یا شتر را به نردبان، هر گاه اعتماد به آن توان کرد از آیات قرآنی، حلال بودن خمر و زنا و لواطه را هم می توان پیدا کرد؛ همچنان که محققین مشایخ صوفیه عذاب عظیم جهنم را از برای خود به عذب و شیرینی تأویل کرده اند. اما خوب است که «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْتَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» (بقره ۲ / ۶) را هم از برای خود تأویل کرده اند که ماییم که ایمان نیاوردیم به ظاهر آنچه پیغمبر گفت و حکایت ابوالخطاب و امثال او را شنیدی که نماز و روزه و واجبات را می گویند آدمهای خوب چندند و خمر و میسر و انصاب و ازلام آدمهای بد چندند. به هر حال، چون اینجا مقام تحقیق این سخنها نیست و مطلب چیز دیگر است اختصار کردیم. پس به مقتضای «وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ» (انعام ۶ / ۱۲۱) باید از الهامات شیاطین و وساوس آنها و ندهایی که به برادران خود می رسانند، فریب نخورد و خدای تعالی از این طریقه بری است و پیغمبر و اوصیای او همگی بری اند. و از این جهت است که در احادیث بسیار - که پاره ای از آن گذشت - هر گاه به یکی از ائمه علیهم السلام می رسید که فلان شخص به الوهیت تو قائل است آن قدر وحشت می کرد که هر مویی که در بدن او بود، از هول، برمی خاست و مکرر به خاک می افتادند و می گریستند و می فرمودند: قنّ داخر. (۲۱: ص ۳۶۵، ح ۵۳۱ و به نقل از آن در ۲۶: ج ۲۵، ص ۲۹۳، ح ۵۱) یعنی: بنده ذلیل. و عبد مملوك لا يقدر على شيء و امثال این از کلمات که می فرمودند و این جماعتی که این دعوها را می کنند دم از «لیس فی جبتی سوی الله» و «لا إله إلا أنا» می زنند و مریدان ایشان آنها را به خطاب «یا من بذکره تطمئن القلوب» و «کفی علمک عن المقال و کفی کرّمک عن السؤل» خطاب می کنند و ایشان هم به این افتخار می کنند.

تا اینجا سخن در وجه دعوی الوهیت احمقان از برای خود بود؛ اما بیان مطلب دوم یعنی نسبت دادن این مرتبه به غیر خود - چنان که غلات به امیرالمؤمنین و

سایر ائمه علیهم‌السلام دادند - پس آن هم به یکی از چند راه می‌تواند بود.

اول: اینکه چون علوم جناب امیرالمؤمنین و اولاد طاهرین [وی] علیهم‌السلام در غزوات و کثرت به سر حدی است که فوق آن متصور نیست، إلا از جناب خاتم النبیین - صلی الله علیه و آله اجمعین - که در هر وقت و در هر حال که از ایشان کسی سؤال می‌کرد معطلی نداشتند؛ بلکه بعضی ایشان می‌فرمود: سلونی ما دون العرش^۱ و امثال آن، مثل آنچه از ایشان رسیده است که جماعت جن مکرر تردّد داشتند در نزد ایشان و مسائل تحقیق می‌کردند؛ چنان که احادیث بسیار در این باب هست.

همچنین ملائکه در خانه ایشان مانند اطفال ایشان بود [ند] و در متکای ایشان قرار می‌گرفتند و آنچه از ایشان در کیفیت انعقاد نطفه و ایام حمل و وقت ولادت و وقت طفولیت به ظهور می‌رسید. چنان که احادیث بسیار در هر یک از این مطالب در محل خود مذکور است؛ خصوصاً آنچه از جناب امیرالمؤمنین علیه‌السلام به ظهور پیوست از علوم و حل مشکلات و عبادات و جنگ‌های نمایان که فوق طاقت بنی‌نوع انسان بود.

و همچنین آنچه از احادیث بسیار رسیده که در وقت مردن دوست و دشمن، همه حاضر می‌شوند در آن واحد در امکان متعده. (نک: ۲۶: ج ۶، ص ۱۷۳)

به ملاحظه این امور و اضعاف مضاعف اینها - که اینجا محل بیان آنها نیست - و همچنین کرامات و معجزات و صفات حمیده و ملکات پسندیده ایشان که به ظهور رسید از غرائب و عجائب، فوق حد طاقت بشر بود و مرجع همه علمای زمان بودند و دوست و دشمن معترف به فضل ایشان و هرچند خواستند که نقصی بر ایشان وارد بیاورند، نتوانستند؛ خصوصاً خلفای جور که به جهت مرمت امر باطل خود کمال جدّ و جهد کردند و ملتجی شدند به علمای مذاهب و ادیان مختلفه بلکه راه عجزی از برای ایشان پیدا کنند نتوانستند؛ که در آخر، ناچار شدند به زهر دادن ایشان؛ فرومایگان قلیل البضاعة و ابلهان کم‌معرفت که جناب اقدس الاهی را به حقّ

۱. عین این جمله در منابع روایی ما نقل نشده است و عبارت «سلونی عمّا دون العرش» از مقاتل بن سلیمان آمده که گفته شده است بعد از بیان آن، وی مفتضح شد. (۳: ج ۱۳، ص ۱۶۵ و ۱۶۷)

شناسایی، نشناخته بودند؛ بلکه نرسیدن در قعر آن دریای بس بی‌پایان طریقه سیّاحان صاحب وقوف و ملاحان به کمال معروف است حتی آنکه عقل کل و اکمل موجودات به کلمه ما عرفناک حقّ معرفتک متکلم گردید؛ لهذا طاقت نیاورده که ایشان را در مرتبه بشریت واگذارند، نسبت الوهیت به ایشان دادند.

چنان که الحال می‌بینیم، همین که شخصی عامی کثرت علم و تبخر عالمی را می‌بیند، غافل از حقیقت حال شده می‌گوید: بعد از خدا تویی یا آنکه او را در مرتبه امام معصوم می‌شناسد؛ بلکه چون به حقیقت امام معصوم نرسیده، مرتبه بالاتر از او را برای این گمان می‌کند.

دوم: اینکه شیطان صفتان از برای اغوای عوام کالأنعام بلکه اغوای متوسطین خلق هم، چون می‌خواهند از برای خود دعوی بزرگی بکنند و گاه است از او نپذیرند، مرتبه بالاتری از برای شخصی از جنس بشر قرار می‌دهند تا این مرتبه را از خود او بپذیرند. پس^۱ ابوالخطّاب ناچار است که هرگاه خواهد دعوی پیغمبری بکند، باید حضرت صادق [علیه السلام] را خدای خود قرار بدهد تا تواند خودش پیغمبر او باشد؛ به جهت آنکه اثبات پیغمبری از جانب خدا صعوبت آن بیشتر است.

سوم: آنکه غرض این جماعت افساد امر امام [علیه السلام] و ابطال طریقه شیعه و اخذ کردن درهم و دینار است از مخالفین. پس چنین وا می‌نمایند که امام شیعه چنین گفت و چنان گفت و او خدای ماست؛ بلکه از زبان او هم می‌گویند تا اینکه آن بزرگواران را به سبب این گفتارهای شیعه خوار و ذلیل کنند و مقدر ایشان را از قلوب ساقط کنند؛ بلکه گاه باشد که به این سبب، ایشان را به قتل بدهند چنان که حکایت کتاب عبدالحمید حمالی اشاره به این داشت.

و شاهد بر این مطلب این است که کثی در کتاب خود ذکر کرده که به سبب آنکه مخالفین گفته‌اند که اصل تشیع و رفض مأخوذ از یهود است، این است که عبدالله بن سبا یهودی بود و مسلمان شد و در حالی که یهودی بود؛ قائل بود به الوهیت یوشع بن نون وصی موسی. پس در اسلام هم بعد وفات پیغمبر [صلی الله علیه و آله] قائل شد به

۱. نسخه اصل: پس اینکه.

الوهیت علی بن ابی طالب علیه السلام و اوّل کسی بود که مشهور شد به وجوب امامت علی و برائت از دشمنان او و مخالفین را تکفیر کرد و با آنها یک رو کرد^۱ و از این جهت، گفته که اصل رفض و تشیع از یهود است (۲۱: ص ۳۲۴) و از این بیان معلوم شد وجه اختلاف مردم در حال ائمه علیهم السلام که بعضی غالی و بعضی قالی و بعضی مقتصدند. این جماعتی که آن گفتار و رفتار و اخبار ائمه را دیده‌اند و از راه ضعف نفس و قلت معرفت به جناب اقدس الاهی، طاقت نیاوردند که ایشان را در مرتبه خود نگاه دارند، چون دیدند که هیچ انسانی به این مرتبه نیست، پس باید آنها خدا باشند، اینها را غالی گویند. پس اینها ائمه را خوب شناخته‌اند؛ لکن خدا را خوب شناخته‌اند. و در این باب گفته شده است این رباعی:

غالی که لوای کفر افراخته است در راه محبت، دل و دین باخته است
حقاً که درست شناخت او ذات علی لیکن حق را درست شناخته است

و آن جماعتی دیگر که از راه ضعف نفس نتوانسته‌اند که تصدیق کنند که این مراتب که از برای ایشان ثابت است بر حقیقت باشد و باز ایشان خوب باشند و در مرتبه خود باشند، این بود که گفتند اینها ساحر و دروغگویند. پس اینها دشمن شدند و اینها را قالی گویند.

و آن فرقه را که حق تعالی اعانت کرد و ایشان را در مرتبه خود به حقانیت شناخت، آنها را مقتصد گویند؛ یعنی میانه‌رو.

و هر گاه این مقدمات را دانستی، پس می‌آییم بر سر مطلب و می‌گوییم که می‌تواند شد که این کلمات مطلقاً حقیقت نداشته باشد و از آن جناب صادر نشده باشد و اینها را جماعت غلات ساخته باشند به جهت ترویج و تحصیل اغراض فاسده خود به تفصیلی که بیان کردیم.

و شاهد آن علاوه بر آنچه گفتیم، مخالفت با قرآن و غیر آن، اشتغال آن خطبه است بر بسیار از اموری که موافق مذهب غلات است؛ مثل انا آدم الأوّل انا نوح

۱. یک رو کردن؛ کنایه از تشرک آشنایی و دوستی کردن باشد. لغت نامه دهخدا.

الاوّل أنا ابراهيم الخليل حين أُلقي في النار أنا موسى مونس المؤمنين أنا المتقلّب في الصور که
 مقتضای این عبارات همان است که پیش گفتیم که مذهب ایشان این است که خدا
 ظاهر می شود به صورت خلق و منتقل می شود از صورتی به صورتی، و آن غزل
 مشهوری که از ملای رومی نقل کرده اند بر همین مسلک است:
 هر لمحہ به شکلی بت عیّار بر آمد، دل برد و نهان شد
 هر دم به لباس دگر آن یار برآمد، گه پیر و جوان شد
 گاهی به دل طینت صلصال فرو شد غوّاص معانی
 گاهی زبن کهگل فخّار برآمد، شد اهل بدخشان
 گه نوح شد و کرد جهانی به دعا غرق خود رفت به کشتی
 گه گشت خلیل و ز دل نار برآمد، آتش چه جنان شد
 یوسف شد و از مصر فرستاد قمیصی روشن کن عالم
 از دیده یعقوب چه انوار برآمد نادیده عیان شد
 حقّا که وی آن بود که اندر ید بیضا، می کرد شبانی
 در چوب شد و بر صفت مار بر آمد زان فخر کیان شد
 برگشت دمی چند بر این روی زمینی از بهر تفرّج
 عیسی شد و برگنبد دوّار برآمد تسبیح کنان شد
 این جمله هم او بود که می آمد و می رفت، هر فرق که دیدی
 تا عاقبت آن شکل عربوار برآمد دارای جهان شد
 منسوخ نباشد چه تناسخ چه حقیقت آن دلبر زیبا
 شمشیر شد و از کف کزّار برآمد قتال زمان شد
 نه نه که همو بود که می گفت أنا الحق در صورت بلها
 منصور نبود آنکه بر آن دار برآمد، نادان به گمان شد
 رومی سخن کفر نگفته است چو قائل منکر مشویدش
 کافر شود آن کس که به انکار برآمد از دوزخیان شد^۱

۱. دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی از آنجا که تخلص شاعر این غزل «رومی» است آن را از جلال
 الدین بلخی ندانسته و آن را منسوب به وی می داند. (گزیده غزلیات شمس / ۵۷۵)

و مشتمل است بر خلاف آنچه از قرآن مجید و اخبار متواتره مستفاد می‌شود؛ به جهت آنکه از آیات و اخبار و ادعیه و مناجاتهایی که از آن جناب وارد شده، برمی‌آید که خوف آن جناب از جناب اقدس الاهی از همه کس بیشتر بود و در آن کلمات، استعاذه از عذاب الاهی و تضرع و زاری و بی‌قراری آنقدر مستفاد می‌شود که مجال آن نیست که کسی بگوید که اینها همه محض از برای تعلیم بندگان است. و آن فقرات دعای کمیل و سایر مناجاتها همه اعتراف است به نهایت مرتبه عبودیت و سوره هل ائی - که از اعظم مدائح آن جناب است - مشتمل است بر اینکه وفا به نذر کردن آن حضرت و اهل بیت او از خوف روز قیامت و عذاب یوم عبوس قمطریب - که شر آن مستطیر است - بود. (دهر (۷۶) / ۷ و ۱۰) و همچنین اخباری که در معجزات آن جناب وارد شده که بعد از ظهور معجزه بینه می‌کردند ناظران را که مبادا چیزی به خیال شما برسد. من بنده‌ای ام از بندگان خدا و این امر از قدرت و فرمان او به دست من جاری شد. مثل حکایت کشتن آن چهار مرغ و متفرق کردن اجزای آنها و زنده کردن آنها به طریقی که از برای خلیل الرحمن شد، در حضور سلمان و نهی سلمان از توهم امری که منافی عبودیت و بندگی خدا باشد.

به هر حال، الوهیت علی بن ابی طالب را مدعی یا به عقل می‌خواهد اثبات کند یا به نقل. اگر به عقل خواهد اثبات کند، شک نیست که هیچ دلیلی بر آن قائم نیست؛ بلکه برهان قاطع بر خلاف آن قائم است، چنان که پیش اشاره کردیم. و اگر به نقل خواهد اثبات کند - مثل این خطبه و نظائر آن - پس می‌گوییم که چگونه عقل تجویز می‌کند که کسی مجموع قرآن و احادیث و ادعیه را دست بردارد که همه دلالت دارند بر اینکه خدایی به غیر خدا نیست و اینکه پیغمبر خدا و ائمه هدی همگی بندگان خدا و مطیع امر او و خائف از عذاب او [و] امیدوار ثواب اویند - از برای خاطر این خطبه که معلوم نیست که کلام کیست و از کجا نقل شده؛ خصوصاً بعد از ملاحظه آنکه در میان اصحاب ائمه مثل مغیره بن سعید و ابوالخطاب و نظرای ایشان بوده‌اند و غالی مذهب بوده‌اند و طریقه آنها هم دروغ‌بستن و در کتابهای اصحاب ائمه داخل کردن بود؛ دیگر هیچ وجه مظنه به صحت نسبت آن به

امیرالمؤمنین علیه السلام حاصل نمی شود؛ بلکه مظنه برخلاف آن است، اگر نگوییم که یقین است؛ چنان که از آنچه پیش گفتیم ظاهر شد و بعد از این هم بیان خواهم کرد.

فصل دوم

بنابر تسلیم صحّت خطبه و صدور آن از جناب امیرالمؤمنین علیه السلام به هیچ وجه ضرر ندارد، به جهت آنکه همچنان که در کلام جناب اقدس الهی محکم و متشابه می باشد، چنان که فرموده است که:

منه آیات محکّات هنّ أمّ الكتاب و آخر متشابهات فأما الّذين في قلوبهم
زيغ فيتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأويله و ما يعلم تأويله إلاّ
الله و الرّاسخون في العلم. (آل عمران (۳) ۷)

و چنان که آیات بسیار هست که دلالت می کند بر جبر و اینکه فعل بنده از خداست؛ مثل: ﴿يُضِلُّ اللهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾ (مذثر (۷۴) / ۳۱) و مثل: ﴿أمرنا مترفياً ففسقوا فيها﴾ (اسراء (۱۷) / ۱۶) و مثل: ﴿و لقد ذرأنا لجهنم كثيراً من الجن و الإنس﴾ (اعراف (۷) / ۱۷۹) و غیر اینها که اینها از جمله متشابهات اند.

همچنین آیات بسیار دیگر دلالت بر خلاف آن دارد، مثل: ﴿و ما كان الله ليظلمهم ولكن كانوا أنفسهم يظلمون﴾ (عنکبوت (۲۹) / ۴۰) و ﴿ما أصابكم من مصيبة فبما كسبت أيديكم﴾ (شوری (۴۲) / ۳۰) و ﴿ما الله يريد ظلماً للعباد﴾ (غافر (۴۰) / ۳۱) و غیر اینها که از جمله محکّمات اند.

و فرموده است که آنها که در دل آنها مرضی هست، متابعت متشابهات می کنند و متشابهات تأویلی دارند و مراد از آنها همان نیست که در ظاهر فهمیده می شود و علم تأویل آنها در نزد خداست و آنهایی که راسخین در علم اند.

و همچنین در کلام معصومین علیهم السلام هم محکم و متشابه می باشد؛ چنانچه خود در اخبار فرموده اند، و متشابهات اخبار هم تأویل دارد و به ظاهر آنها نمی توان عمل کرد. (۱۷: ج ۲، ص ۲۶۱، ح ۳۹)

پس بر فرضی که این خطبه از آن جناب باشد، از متشابهات کلام او است؛

چنان که حدیث کمیل بن زیاد که در میان مشایخ صوفیه مشهور است و در کتب معتبره [از] آن نام و نشانی نیست و آن را عبدالرزاق کاشی - که کار او تأویل است - ذکر کرده و به آن استدلال کرده‌اند بر وحدت وجود یا موجود، آن نیز اگر صحیح باشد، نسبت آن به آن جناب از متشابهات است و تا محکمت کلام خدا و معصومین ایستاده است، اهل دین و ایمان را نشاید که پیرامون متشابهات بگردند.

و حکمت در ذکر متشابهات به قدر فهم و طاقت ما چند چیز است:

یکی ظهور عجز ما و احتیاج ما و اینکه معلوم شود بر ما که عالم بدون حجّت و امام نمی‌شود و باید کسی باشد که همیشه در تمیز مابین حقّ و باطل مرجع باشد. دوم: امتحان و ابتلای بندگان که آیا دین خود را به برهان و دلیل محکم کرده‌اند یا به محض شبهه‌ای که از یک لفظی و کلامی حاصل شود، می‌لغزند.

سوم: تحصیل ثواب و درجه در بذل جهد و سعی در فهم آیات و اخبار و تمیز حق و باطل؛ چرا که پر واضح است که هرگاه راه یکی باشد و هیچ شبهه نباشد مکلف کاری نکرده است که مستحق اجر عظیم باشد؛ هر چه محنت بیشتر می‌برد و با اعداء الاهی از شیاطین جنّ و انس و شبّهات و خیالات فاسده مجادله و ستیزه بیشتر می‌کند، بیشتر مستحق اجر می‌شود.

و امتحانات الاهی در دنیا بسیار است؛ از جمله، دلیلهای مختلفه است که بر مذهبهای مختلفه موجود است و یکی فهم زیرک انسان است که هر لمحّه به جایی می‌رود و مطلبهای دقیق می‌فهمد و در برابر کلام خدا و رسول مخالفت بسیار می‌فهمد. و با وجود این، باید دست از فکرهای خود بردارد و متابعت شرع بکند، مانند صدای خوش که حق تعالی به بنده کرامت می‌کند و او را منع می‌کند از غنا خواندن و شنیدن.^۱

و همچنین از جمله امتحانات، ابتلای اولیا و دوستان خداست به شدائد و محن و گرسنگی و درد و مرض و قتل و اسر و انواع بلاها و تسلط دشمنان خدا بر دوستان و وسعت و فراخی زندگانی و عیش و کامرانی از برای ایشان. و همچنین از جمله

۱. در نسخه اصل: غنا و خواندن و شنیدن.

امتحانات است اظهار سحر و خارق عادات و استجابت دعا از برای کهنه و سحره و اشقیاء. و همچنین مثل مبدل شدن سرگین خر دجال به خرما و امثال ذلك.

پس انسان در دار دنیا باید این بار امانت تکلیف [را مواظبت کند] - که آن را عرض کردند بر آسمانها و زمین و کوهها که بردارند آن را پس خوف کردند و ابا کردند از اینکه بردارند و این انسان بیچاره آن بار را متحمل شده - [و باید دائم سر به زیر داشته و در فکر بردن آن بار گران باشد و غافل نشود که پای او به گودالی برود و بیفتد و هلاک شود].^۱

پس صدور مثل این خطبه از جناب امیرالمؤمنین علیه السلام بر فرض صحّت صدور آن، از جمله امتحانات است که مذهب غلات - که عقل قاطع دلالت بر بطلان آن می کند و همه قرآن و احادیث دلالت بر بطلان آن دارد - چگونه می شود که از مثل امیرالمؤمنین علیه السلام کلامی بر طبق آن وارد شود؟ پس باید که علم آن کلام را واگذاریم به صاحب او چنانکه صدور آیه: «يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» (نحل ۱۶) / ۹۳ و فاطر (۳۵) / ۸ از جناب اقدس الاهی که دلالت بر جبر و ظلم می کند؛ و لکن به قدر مقدور در تأویل آن به نحوی که مطابق حق باشد، باید کوشید چنان که این آیه را تأویل می کنیم به توفیق و خذلان و غیر آن.

هرچند حقیر را الحال مجال آن نیست که آن خطبه را از اول تا به آخر متوجه شده، تأویل مناسب بگویم و تکلیف ما هم نیست؛ لکن چند کلمه که در سؤال واقع شده و از حقیقت آن استنسار شده بیان می کنم.

اولاً: از راه تقرّب به فهم می گوئیم که چنانچه مرتبه خدایی از برای بنده محال است و اطلاق آن بر بنده به حقیقت ناشایسته است، همچنین اطلاق مرتبه بندگی بر خدای تعالی ناشایسته و وصف خدای تعالی به آن به حقیقت، خارج از طور ادب و مخالف حق است. و لکن می بینیم که در کلام الاهی و کلام معصومین بسیار جا هست که آنچه از لوازم جسم و جسمانی و توابع هیاکل هیولایی است بر ذات

۱. در ابتدای رساله رکنیه هم مرحوم میرزای قمی این سخن را آورده اند. این رساله در ضمن مجموعه «قم نامه» منتشر شده است. (قم: کتابخانه آیه الله مرعشی، ۱۳۵۳ش)

مقدّس ایزدی اطلاق شده مثل: ﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾ (فتح (۴۸) / ۱۰) [و] ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ (طه (۲۰) / ۶) و ﴿ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ﴾ (اعراف (۷) / ۵۴؛ یونس (۱۰) / ۳؛ رعد (۱۳) / ۲) و ﴿جَاء رَبُّكَ﴾ (فجر (۸۹) / ۲۲) و ﴿وَجِوَهٌ يَوْمئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاضِرَةٌ﴾ (قیامت (۷۵) - ۲۲ - ۲۳) و امثال اینها از آیات که دلالت می‌کنند بر اینکه خدا دست دارد و یا در روی تخت می‌نشیند یا می‌آید به جایی یا مردم بر او نظر می‌کنند.

و اینها همه بر خدا محال است. پس چنان که در اینجاها باید لفظ را از ظاهر بیرون ببریم و بگوییم مجاز است و مراد از دست خدا قدرت خداست؛ چون آثار قدرت بیشتر در دست ظاهر می‌شود، دست گفته‌اند و قدرت را خواسته‌اند. و همچنین مدّعی از استوای علی العرش، استولی علیه و احاط به است؛ یعنی مسلط شد و محیط شد علم و قدرت او بر عرش. و جاء ربّك؛ یعنی امر ربّك یعنی فرمان خدا آمد.

پس^۱ در امثال این خطبه نیز باید از ظاهر آن در رویم و حمل کنیم الفاظ را بر مجاز؛ مثلاً در این عبارت أنا الذي أوجدت السموات السبع و أنا أخلق و أنا أرزق می‌گوییم شاید مراد آن حضرت این باشد که من واسطه خلق آسمانهایم چنان که از احادیث برمی‌آید که علّت غایی خلق عالم رسول خدا و معصومین از ذریه او [ﷺ] بوده و حدیث مشهور لولاك لما خلقت الأفلاك و امثال آن شاهدند.

و احادیث بسیار دلالت دارد بر اینکه رسول خدا و امیرالمؤمنین نور واحدند (نک: ۱۸؛ ص ۵۶؛ ح ۴؛ ۱۶؛ ج ۱، ص ۱۳۴؛ ح ۱؛ ۱۷؛ ج ۱، ص ۶۳؛ ح ۲۱۹؛ ۱۵؛ ج ۱، ص ۳۱؛ ح ۱۰۸) و همچنین ائمه از اولاد ایشان. ولكن تأويل كلمة في طرفه عين صعوبتي دارد تا بسازد با آنکه خدا فرموده است در قرآن که در شش روز خلق شده (نک: اعراف (۷) / ۵۴؛ یونس (۱۰) / ۳؛ رعد (۱۳) / ۲) مگر اینکه بگوییم که کنایه باشد از اشاره به خلقت روح آن جناب قبل از خلق سایر موجودات؛ چنان که کلام صدق نظام اول ما خلق الله نوري (۱)؛ ج ۴، ص ۹۹ و به نقل از آن: ۲۶؛ ج ۱، ص ۹۷؛ ح ۷) شاهد آن است و آن جناب با امیرالمؤمنین نور واحد بودند و خلقت ایشان در طرفه عین بودن به معنی عدم

امتداد باشد؛ بلکه به محض امر کن که شبیه به طرفه عین است در قَلت وقت. پس گویا مراد آن باشد که در طرفه عینی که من موجود شدم در عالم قدس و عالم ارواح، قبل از همه مخلوقات و در قضای ازلی این بود که من باید در عالم ملک و شهود و جسمانی در غالب جسمانی، داخل شوم به جهت مصالحی که خدا عالم است به آن، در آن وقت، همه عالم مستحقّ این شدند که ایجاد شوند در عالم ملک، هر یک در وقتی که از برای آن مقدّر است و از جمله موجودات آسمان و زمین است که خلقت آسمان و زمین در عالم ملک در شش روز یا بیشتر شود؛ پس گویا که من آسمان و زمین را در طرفه عینی ایجاد کردم؛ چون در طرفه عینی موجب استحقاق وجود آنها شدم.

و در نسخه‌ای که در نزد حقیر است از حافظ رجب بررسی به جای لفظ أوجدت لفظ أجز است و در آن اشکال کمتر است؛ یعنی من آمم که می‌گذرم از هفت آسمان و زمین به یک چشم هم‌زدن.

و احتمال بسیار دوری هم هست که أوجدت به معنی أغنیبت باشد؛ یعنی اهل آسمانها و زمین را من غنی کردم به طرفه عین و تأویل این هم بسیار دور است. و اما آن عبارت دیگر که در جای دیگر از خطبه مذکور است که **أنا أقت السموات السبع بنور ربّي وقدرته** و در بعضی نسخه‌ها **بأمر ربّي** هست. پس آن هم بر ظاهر خود نمی‌تواند باقی بود و آن مستلزم قول به تفویض است و مذهب شیعه - چنان که ابن بابویه نیز تصریح کرده - این است که چنان که غلات کافرند، مفوضه هم کافرند و این دو فرقه بدترند از یهود و نصاری و مجوس و از همه اهل بدعتها و هیچ کس خدا را از ایشان کوچک‌تر نشناخته است. (۱۲: ص ۹۷) چرا که بنده ضعیف را می‌گویند خداست؛ چنان که غالبها می‌گویند. یا می‌گویند که خدا محمد و علی را خلق کرد و امر را به آنها وا گذاشت که خلق کنند و روزی بدهند. چنان که مفوضه می‌گویند.

و حضرت امام رضا علیه السلام در دعای خود می‌فرمود:

اللَّهُمَّ إِنِّي أْبْرءُ إِلَيْكَ مِنَ الْحَوْلِ وَالْقُوَّةِ وَالْحَوْلِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ اللَّهُمَّ إِنِّي أْبْرءُ إِلَيْكَ مِنَ الَّذِينَ أَدْعُوا لَنَا مَا لَيْسَ لَنَا بِحَقِّ اللَّهِمَّ إِنِّي أْبْرءُ إِلَيْكَ مِنَ الَّذِينَ

قالوا فينا ما لم نقله في أنفسنا اللهم لك الخلق ومنك الأمر وإياك نعبد وإياك نستعين. اللهم أنت خالقنا وخالق آبائنا الأولين. اللهم لاتليق الربوبية إلا بك ولا تصلح الإلهية إلا لك والعن النصارى الذين صغروا عظمتك والعن المضاهين لقولهم من بريتك. اللهم أنا عبيدك ولا نملك لأنفسنا ضراً ولا نفعاً ولا موتاً ولا حيوةً ولا نشوراً. اللهم من زعم أننا أرباب فنحن إليك منهم براء ومن زعم أن إيلينا الخلق وعلينا الرزق، فنحن إليك منه براء أو كبرائة عيسى عليه السلام من النصارى. اللهم أنا لا ندعهم إلى ما يزعمون فلا تؤاخذنا بما يقولون و اغفر لنا ما يزعمون ﴿رب لاتذر على الأرض من الكافرين دياراً إنك إن تذرهم يضلوا عبادك ولا يلدوا إلا فاجراً كفاراً﴾
(نوح (۷۱) / ۲۶ - ۲۷). (۲۶: ج ۲۵، ص ۳۲۳)

و ابن بابویه - ره - در رساله اعتقادات، از زراره روایت کرده است که گفت: عرض کردم به خدمت حضرت صادق علیه السلام: که مردی از اولاد عبدالله بن سبا قائل به تفویض است. حضرت فرمود: کدام است تفویض؟ پس عرض کردم که: می گوید که خدای عزوجل خلق کرد محمد و علی را بعد از آن امر را به آنها واگذاشت؛ پس ایشان خلق کردند و روزی دادند و زنده کردند و میراندند. پس حضرت فرمود که: دروغ گفته است دشمن خدا! هرگاه برگشتی به نزد او پس بخوان بر او این آیه را که در سوره رعد است:

أم جعلوا لله شركاء خلقوا كخلقه فتشابه الخلق عليهم قل الله خالق كل شيء وهو الواحد القهار. (رعد (۱۳) / ۱۶)

گفت که: پس برگشتم به نزد آن مرد پس خبر دادم او را. پس گویا که سنگی به دهان او انداختم؛ پس گفت که گویا لال شد. (۱۲: ص ۱۰۰)

و دلالت می کند بر بطلان مذهب آنها نیز ادعیه و کلمات مأثوره از اهل بیت عصمت مثل عبارت صحیفه کامله در دعای روز دوشنبه: «الحمد لله الذي لم يشهد أحداً حين فطر السموات والأرض ولا اتخذ معيناً حين برء السموات. لم يشارك في الإلهية و

لم يظاهر في الوحدانية.» و امثال اینها و این عبارت صحیفه کامله - چنان که دلالت واضحه دارد بر اینکه خلق آسمان و زمین را به غیر خدا کسی نکرده است و کسی اعانت هم در آن نکرده و امیرالمؤمنین در آن شریک نبوده - دلالت بر بطلان قول حکما نیز دارد که می‌گویند که خلق آنها کار عقل است که جوهر مجردی است و به عقول عشره قائل شده‌اند و آنها را خالق و مدبّر عالم می‌دانند. و در دعای عرفه «أنت الله لا إله إلا أنت الذي أنشأت الأسماء و من غير نسخ و صورت ما صورت من غير مثال» تا آنجا که می‌فرمایند: «و دبّرت ما دونك تدبير أنت الذي لم يعنك على خلقك شريك و لم يواندك في أمرك وزير و لم يكن لك مشاهد و لا نظير.» (صحیفه سجاده: دعای ۴۷)

اوضح از این، کلام امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه فی وصف خلقه الثملة بعد از ذکر پاره‌ای از غرائب، خلقت مورچه را می‌فرماید که: فتعالی الذي أقامها على قوائمها و بناها على دعائمها و لم يشركه في فطرتها فاطر و لم يعنها على خلقها قادر و لو ضربت في مذاهب فكرك لتبلغ غاياته ما دلتك الدلالة إلا على أنّ فاطر الثملة لدقيق تفضيل كل شيء و غامض اختلاق كل حيّ و ما الجليل اللطيف و الثقیل و الخفيف و القويّ و الضعيف في خلقه إلا سواء كذلك السماء و الهواء و الرياح و الماء (نهج البلاغه (عبد) ۱۷ / ۲) تا آخر خطبه از آنچه مشتمل است بر این مطالب که هر کس به نظر صحیح در آن و امثال آنها تأمل کند، بر توحید و یگانگی الاهی و نفی شریک و معین و وزیر بینا می‌شود.

و با وجود این همه آیات و اخبار صحیحه صریحه، به محض نقل ظاهر عبارتی، چگونه جرأت قبول توان کرد و تأویلی که توان کرد بر فرض صحّت و قبول آن، این است که بگوییم که مراد این است که من استوار کردم اهل سموات و ارض را به امر پروردگارم یا به قدرت پروردگارم و یا به نور هدایت پروردگارم. و وجه این همان است که از احادیث مستفاد می‌شود که حق تعالی از جمیع ملائکه و پیغمبران، عهد و میثاق گرفت از برای پیغمبر ما و اهل بیت او؛ پس عهد و میثاق و اذعان و اعتقاد به بزرگی ایشان تکلیفی است برگردن همه اهل سموات و ارض و استقامت ایشان به عمل بر وفق عهد و میثاق خود است. پس توان گفت که آن حضرت همه اهل سموات و ارض را به پا داشت و نگذاشت که در مرتبه نقصی

که بدون این عمل بود، بمانند.

و اما آن عبارتهای خطبه که دلالت دارد بر خالق و رازق بودن و اینکه درختها را به برگ آورد و میوه‌ها را در آنها قرار داد و امثال اینها، پس تأویل آنها واضح است. اما خالق بودن مراد از آن، علّت خلق بودن است و علّت غایی را در مقام علّت فاعلیت مجازاً استعمال می‌کنند؛ و چون علّت غایی خلق عالم ایشان‌اند و اگر ایشان نبودند خدا عالم را خلق نمی‌کرد و روزی نمی‌داد، پس به این سبب، مجازاً فرمود من خلق می‌کنم و روزی می‌دهم.

و همچنین احادیث دلالت می‌کند که برگ آمدن درختان و میوه‌دادن به برکت ایشان است (۲۴: ج ۱، ص ۱۴۴، ح ۵: ۱۴، ص ۱۵۱، ح ۸) و تأویل أنا موروک الأشجار و موروک الأثمار و مقدر الأوقات از آن ظاهر می‌شود و چنان که محمد بن یعقوب کلینی - ره - در کافی روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام و در آخر آن می‌فرماید: بنا أثمرت الأشجار و أینعت الثمار و جرت الأنهار و بنا تنزل غیث السماء و نسبت عشب الأرض و بعبادتنا عبد الله و لولا نحن ما عبد الله. (همان)

و الحاصل هر گاه خواهیم خطبة البیان و غیر آن، از آنچه مشتمل است بر امثال این عبارات، تأویل کنیم به نحوی که ناخوشی نداشته باشد؛ می‌توانیم کرد، و لکن محتاج است به فرصتی و دقتی و بسط زیادی و الحال تکلیف ما در آن نیست و احتیاجی هم به آن نیست و رسول رساله هم مستعجل است؛ و لکن ذکر می‌کنیم در این مقام، حدیثی از کلمات ائمه علیهم السلام که به آن ظاهر می‌شود تأویل بعضی از فقرات خطبة البیان. و از آن حدیث، می‌توان یافت که ممکن است حمل بسیاری از مطلب آن را بر وجه صحیح که غباری بر آن نباشد. و آن حدیثی است که نقل شده از آخر کتاب بصائر الدرجات تألیف شیخ بزرگوار محمد بن الحسن الصفار قمی رحمته الله قال طاب ثراه: باب فیه شرح أمور النبی و الأئمة علیهم السلام أنفسهم و الرد علی من غلا بجهلهم ما لم يعرفوا من أقاویلهم...^۱

۱. در اینجا متن حدیث به صورت کامل، در حدود ۸ صفحه، در نسخه اصل آمده است که جهت اختصار،

آن را در این نوشتار نمی‌آوریم. (۱۹: ص ۵۲۷ - ۵۳۶)

حاصل این حدیث شریف این است که مفضّل از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد که جماعتی از شیعه هستند که نیکو کردارند و من از رفتار و اطوار ایشان خوشم می آید و با ورع و خشوع و پرهیزکاری اند؛ ولیکن از ایشان سخنانی به من می رسد که مرا ناخوش می آید و آن سخنها این است که گمان می کنند که دین همین شناخت مردان است و همی نکه آن مردان را شناختی، پس دیگر هر کار خواهی بکن. و گمان می کنند که نماز و زکات و روزه ماه رمضان و حجّ و عمره و مسجد الحرام و بیت الحرام و مشعر الحرام و ماه حرام و وضو و غسل جنابت و هر فریضه که خدا بر بندگان واجب کرده، همه مردی است و گمان می کنند که کسی که همان مرد را شناخت، دیگر عمل ضرور نیست و همین نماز او و روزه او و سایر واجبات و اعمال حسنه او است و گویا همه را کرده است و جائز است که سهل انگاری کند در نماز [و] در عبادات. و بر او لازم نیست جدّ و جهد و همچنین گمان ایشان این است که فواحشی که خدا نهی کرده از آنها مثل خمر و قمار و زنا و خون و میتة و گوشت خوک، اینها همه مردی است. و همچنین گمان می کنند که مراد خدا در قرآن از حرام بودن مادران و دختران و عمّه ها و خاله ها و دختران برادر و دختران خواهر و سایر زنانی که حرام کرده است، همان زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله است و غیر زنان پیغمبر همه بر مردم حلال اند؛ هر چند محارم باشند. و همچنین گمان می کنند که چند مرد از یک زن را نگاه می توانند داشت و همچنین گمان می کنند که می توانند بعضی مردم از برای بعضی شهادت دروغ بدهند و بگویند که این احکام و آیات، ظاهری دارد و باطنی دارد و آنچه لازم است بر ایشان باطن آنهاست، و ظاهر را اگر بکنند، از برای دفع شرّ مردم از خود می کنند و همچنین گمان می کنند که خدا همان پیغمبر است، همچنان که گمان کرده اند که خدا علی است.

تا اینجاست حاصل سؤال مفضّل، و ظاهر این است که آن ملاحظین که مفضّل نقل مذهب ایشان را می کند امثال این عبارت که در خطبة البیان مذکور شد حجّت خود کرده اند آنجا که فرموده اند: أنا الکعبة و البیت الحرام و در نسخه ای دیگر از خطبة البیان دیدم که فرموده است: أنا صلاة المؤمنین و زکوتهم و صومهم و حجّهم و جهادهم.

و همچنین نظر ایشان به حدیثی باشد که در تفسیر آیه شریفه ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ﴾ (نحل (۱۶) / ۹۰) وارد شده که عدل، پیغمبر ﷺ است و احسان، امیرالمؤمنین و ذی القربی، ائمه علیهم السلام و فحشاء و منکر و بغی، آن سه نفرند به ترتیب.

و اما حاصل جواب امام علیه السلام از سؤال مفضل این است که هر کس که اعتقاد او این باشد که تو از من پرسیدی، پس او در نزد من مشرک است به خدای تبارک و تعالی و شرک او ظاهر و هویداست و شکی در آن نیست. و خبر می‌کنم تو را که این گفتار جماعتی است که شنیده‌اند چیزی را و نفهمیده‌اند معنی آن را و افترا بسته‌اند به خدا و رسول او. کافی است همین معنی در بیان جهل و نادانی ایشان و اگر فهمیده بودند کلام خدا و رسول را بر آن وجهی که مراد ایشان بود، بر ایشان باکی نبود و لکن سهل انگاری کردند و از حدود الاهی تجاوز کردند، و تعدی نمی‌کنند از حدود خدا مگر مشرکی یا کافری.

بعد از آن فرمودند کلامی طولانی که حاصل آن این است که آنچه به گوش آنها رسیده که نماز و روزه و عبادات همه پیغمبر است، حق است؛ و لکن معنی آن این است که اصل دین معرفت پیغمبر و امام است. پس اگر کسی پیغمبر و امام را شناخت، نماز و روزه و اعمال به او نفع می‌بخشد و کسی که آنها را شناخت، نماز و اعمال او صحیح نیست و در حکم عدم است. پس گویا که عمل واقعی همان معرفت پیغمبر و امام است؛ نه اینکه هر کس پیغمبر و امام را شناخت دیگر این اعمال از او ساقط می‌شود؛ چنان که این ملاحظه بی‌دین فهمیده‌اند. و به مضمون این مطلب احادیث هم بسیار است.

پس چون پیغمبر و امام امر به افعال حسنه می‌گویند و ایشان سبب تبلیغ آن اوامرند و امتثال به آن اوامر نمی‌شود الاّ به معرفت ایشان، پس گویا ایشان خود عباداتند و عبادات خود ایشان است چنان که دشمنان ایشان از شیاطین جنّ و انس و جبت و طاغوت امر به قبائح می‌کنند؛ پس گویا قبائح نفس ایشان است و ایشان نفس قبائح. پس این کلام صحیح است که بگوییم که حسنات خود اولیاء خداست

چون ایشان اصل جماعت و باعث و بانی آنهایند و قبائح نفس اعدای ایشان است همچنین.

و حاصل آنچه آن حضرت در جواب آیه تحریم زنان فرموده که آن ملاعین گفته‌اند مراد حرمت زنان پیغمبر است، این است که آن ملاعین چون شنیده‌اند که پیغمبر پدرائت است و در قرآن، تصریح شده به اینکه زنان پیغمبر، مادران مؤمنین می‌باشند؛ پس حمل کرده‌اند این آیه تحریم محارم را بر تحریم زنان پیغمبر که خدا در قرآن، حرام کرده است نکاح آنها را بعد از پیغمبر و نفهمیده‌اند این معنی را که منافاتی نیست مابین خدا زنان پیغمبر را مادر مؤمنین نامیده باشد و نکاح آنها را حرام کرده باشد و ما بین اینکه جمیع محارم بر حرام باشد. و آن کسی که حرام کرده است نکاح زنان پیغمبر را به انزال آیه‌ای از آیات قرآن، همان کس حرام کرده است سایر محارم را به آیه‌ای دیگر از آیات قرآن.

و اما جواب از قول ایشان که مذهب شیعه این است که جائز است که چندین مرد بر یک زن جمع شوند، پس حاصل آن این است که این معنی را توهم کرده‌اند از حلیت متعه و حال اینکه حلیت متعه، مستلزم این معنی نیست و تا مدت متعه منقضی نشود و عده نگاه ندارد، کسی از شیعیان جائز ندانسته که متعه دیگری بشود و این در عقد دوام هم متصور می‌شود.

و همچنین جواب از قول ایشان که مذهب شیعه این است که بعضی از ایشان جائز است شهادت بدهند از برای بعضی به دروغ، این هم افتراست بر شیعه و ایشان در باب شهادت، عمل نمی‌کنند الا به طریقی که در قرآن خدا و سنت رسول ﷺ وارد شده است.

و اما جواب از اینکه گمان کرده‌اند که پیغمبر خداست، همچنان که جمعی علی را خدا دانسته‌اند، پس این است که آنچه در امتان سابق شده، در این امت می‌شود؛ حتی اگر گوسفندی در زمان سابق گوسفندی را به شاخ زده باشد، در این امت هم می‌شود. و شکی نیست که در امام سابقه هم این واقع شده؛ چنان که نصاری قائل به الوهیت عیسی شدند و یهود به الوهیت عزیر بلکه بعضی به الوهیت اوصیا هم قائل

شده بودند؛ چنان که بعضی به الوهیت یوشع قائل شده بودند و چنان که آنها در ضلالت و گمراهی اند، اینها نیز در ضلالت و گمراهی اند.

و گویا منشأ گمراهی ایشان این شده که حدیث قدسی را شنیدند که گفت:

كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِيًّا فَأُحْبِبُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ خَلْقًا لِكَيْ أُعْرَفَ.^۱

و وجه توهم ایشان این است که چون حق تعالی پیغمبر را خلق کرد که وسیله‌ای باشد از برای شناسایی خدا؛ پس این مقصد را از مقصود حقیقی در برده حمل کرده‌اند بر این معنی فاسد که شناختن پیغمبر، شناختن خداست؛ پس پیغمبر خداست. و این سخنها را گفتند و به ما افترا بستند و این سخنها را نسبت به ما دادند و از برای ایشان است عذاب الیم؛ چنان که حق تعالی وعده کرده است عذاب الیم را بر کسی که زندهای عقیفه را نسبت به زنا بدهد.

و اینکه گمان کرده‌اند که آنچه وصف کرده‌اند به آن پیغمبر را، آن را از پیغمبر اخذ کرده [اند] پس صاحب ما، پیغمبر ﷺ بری است از آنچه به او نسبت داده‌اند. این است آخر محصول جواب و سؤال مذکور در این حدیث و امام علیؑ تکرار بسیار در این مطلب فرمایند از برای تنبیه بر حُجْم این طائفه، و اهتمام در اینکه رفع شبهه از مفضل بشود.

و از این باب است حدیثی که در کافی نقل کرده از محمد بن مارد: قال: قلت: لأبي عبد الله عليه السلام حدیث روی لنا أنك قلت إذا عرفت فاعمل ما شئت. فقال: قد قلت ذلك. قال: قلت: وإن زنوا وإن سرقوا أو شربوا الخمر؟ فقال لي: إنا لله وإنا إليه راجعون! والله ما أنصفونا أن نكون أخذنا بالعمل و وضع عنهم؛ إنما قلت إذا عرفت فاعمل ما شئت من قليل الخیر و كثيره فإنه يقبل منك. (۲۴: ج ۲، ص ۴۶۴، ح ۵)

که مضمون آن این است که راوی عرض کرد به خدمت امام علیؑ که: از تو روایت کرده‌اند که گفته‌ای که همین که معرفت بهم رساندی، پس بکن هرچه خواهی. پس حضرت فرمود که: بلی گفتم این را. راوی گفت: که گفتم: هر چند زنا بکنند و هر چند

۱. در مصادر اولیه روایی شیعه این عبارت یافت نمی‌شود. ظاهراً اولین کتابی که این عبارت در آن آمده است، مشارق انوار الیقین / ۳۹ می‌باشد.

دزدی بکنند یا شرب خمر بکنند؟ پس حضرت فرمود: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ!** والله که انصاف ندادند از برای ما! از ما عمل بخواهند و ما را مؤاخذه بکنند به عمل، و از ایشان عمل برداشته شود؟ و من غیر این نگفتم که هرگاه معرفت به هم رساندی، پس بکن از قلیل خیر و کثیر آن که نفع آن به تو می رسد و از تو قبول می شود؛ یعنی هرگاه معرفت نداشته باشی هیچ عمل نفع نمی بخشد.

و این مضمون از احادیث بسیار ظاهر می شود. (نک: ۱۳: ص ۴۳۲، ح ۵۷۰: ۱۸: ص ۱۸۶) از جمله کلام امیرالمؤمنین که مکرر در خطبه ها می فرمودند و مضمون آن اینکه: ای مردم! دین خود را نگاه دارید، دین خود را نگاه دارید که گناه کردن در دین، بهتر است از حسنه در غیر دین؛ به جهت آنکه گناه با دینداری آمرزیده می شود و اما حسنه در غیر دین، قبول نمی شود. (۲۴: ج ۲، ص ۴۶۴، ح ۶)

و از جمله احادیثی که شاهد مطلب است که اکثر مطالب ائمه را غلط فهمیده اند و مذاهب فاسده را نسبت به ایشان داده اند، حدیثی است که از بصائر الدرجات نقل شده، از حضرت صادق علیه السلام که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت که: در شبی که مرا به معراج بردند، پس وحی رسید به من از پشت پرده آنچه وحی رسید و حق تعالی با من سخن گفت. پس از جمله کلامی که با من گفت این بود که گفت: یا محمد، علی است اوّل و علی است آخر و علی است ظاهر. و علی است باطن و علی به هر چیز بسیار داناست. پس من گفتم: ای پروردگار من! آیا نیستی تو این؟ یعنی [این] صفات تو است. پس فرمود: ای محمد علی اوّل است؛ یعنی اوّل کسی که از او میثاق گرفته شد از جمله امامان. و علی آخر است؛ یعنی آخر کسی است که من قبض می کنم روح او را از امامان؛ و علی است دابّة الأرض که سخن می گوید با مردم. ای محمد! علی ظاهر است یعنی اظهار می کنم از برای او جمیع آنچه وحی می کنم به سوی تو؛ نیست از برای تو که پنهان کنی از او چیزی را. ای محمد، علی باطن است؛ یعنی پنهان کردم من در او سرّی را که پنهانی رساندم به تو؛ پس نیست میان من و تو سرّی که کنار کنم آن را از علی و آنچه خلق کردم از حلال و حرام، پس علی بسیار داناست به آن. این است آخر حدیث و تو می بینی الحال غلات و

قلندریه را که این صفات را به حقیقت از برای آن جناب می‌خوانند و در اشعار خود می‌گویند: علی اوّل، علی آخر، علی باطن، علی ظاهر. (۱۹: ص ۵۳۴، ج ۳۶)

و همین قدر از اخبار که ذکر شد کافی است در بیان وجه غلط و خلط و تدلیس ملاحده و تأویل ایشان.

پس هرگاه مثل خطبة البیان و امثال آن نسبت داده شود به ایشان، نباید حکم به صحّت ظاهر آن کرد، و نباید حکم به بطلان آن کرد رأساً. پس گاه است که از ایشان باشد و چنان که این حدیث معراج این تأویل را دارد و صحیح است، آنها نیز بر وجهی صحیح محمول باشند؛ پس باید چشم گشود و از حقیقت غافل نشد.

به اینجا ختم می‌کنیم کلام را. ختم الله أمورنا بالحسنى و جعل لنا الآخرة خيراً من الأولی و قد فرغ مؤلفه الفقير إلى الله الدائم، ابن الحسن الجیلانی ابوالقاسم، نزیل دار الإیمان قم صانها الله عن التصادم و التلاطم، يوم الخميس الثامن من شهر الله الأعظم من شهور سنة الألف و المأتین و الثلاث عشر و الحمد لله أولاً و آخراً و باطناً و ظاهراً.

منابع

۱. احسانى، محمدین على. عوالى اللثالى المزيه فى الاحاديث الدينية. ج ۴، قم: ۱۴۰۵ق.
۲. برسى، رجب. مشارق انوار اليقين. بيروت: مؤسسة الاعلمى، ۱۴۱۹ق.
۳. بغدادى، احمد بن على. تاريخ بغداد. ج ۱۳، دارالكتب العلميه. ۱۴۱۷ق.
۴. بيد آبادى، مسعود. معرفت مشارق انوار اليقين. مجله علوم حديث شماره ۲۲، سال ۶، شماره ۴، ۱۳۸۰ش.
۵. _____ نگاهى به خطبة الافتخار و خطبة تظنجه. مجله علوم حديث شماره ۲۵، سال ۷، شماره ۳، ۱۳۸۱ش.
۶. حافظيان بابلى، ابوالفضل. معرفى چند نسخه عكسى. مجله ميراث شهاب، سال سيزدهم، شماره اول و دوم، ۱۳۸۶ش.
۷. حسینی، سيد احمد. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیه الله مرعشى. ج ۸، قم.
۸. دانش پزوه، محمدتقى. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشگاه تهران. ج ۵، ۱۳۳۵ش.

۹. ج ۸، ۱۳۳۹ش.
۱۰. ذکاوتی قراگزلو، علی‌رضا. خطبه البيان و عالی‌گری از نظرگاه میرزای قمی. در ضمن کتاب زندگی نامد و خدمات علمی و فرهنگی مرحوم آیه الله شیخ علی دوانی. تهران: انجمن مفاخر علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶.
۱۱. صادقی، مصطفی. خطبه البيان و خطبه‌های منسوب به امیر مؤمنان علیه السلام. مجله علوم حدیث شماره ۳۳، سال نهم شماره سوم، ۱۳۸۳ش.
۱۲. صدوق، محمدبن بابویه. الاعتقادات فی دین الامامیه. بیروت: دارالمفید، ۱۴۱۴ق.
۱۳. _____ الامالی. قم: مؤسسه بعثت، ۲۱۷ق.
۱۴. _____ التوحید. قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۵. _____ الخصال. قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳ق.
۱۶. _____ علل الشرائع. مکتبه الحیدریه، ۱۳۸۵ق.
۱۷. _____ عیون الاخبار الرضائیه علیه السلام. بیروت: مؤسسه الاعلمی، ۱۴۰۴ق.
۱۸. _____ معانی الاخبار. انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱ق.
۱۹. صفار، محمدبن الحسن. بصائر الدرجات. بیروت: الاعلمی، ۱۴۰۴ق.
۲۰. صفری فوشان، نعمت الله. غالیان. مشهد: استان قدس رضوی، ۱۳۷۸ش.
۲۱. طوسی، محمدبن حسن. رجال کشی (اختیار معرفة الرجال). قم: مؤسسه آل‌البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، ۱۴۰۴ق.
۲۲. فیض کاشانی، ملاحسن. قرة العیون فی اغزالفنون. دارالکتاب الاسلامی، ۱۴۱۰ق.
۲۳. قمی، ابوالقاسم بن حسن. جامع الشتات. ۱۳۱۳ق.
۲۴. کلینی، محمدبن یعقوب. الکافی. تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸ق.
۲۵. مدرس طباطبایی، حسین. قم نامه. قم: کتابخانه آیه الله مرعشی، ۱۳۵۳ش.
۲۶. مجلسی، محمدباقر. اعتقادات الاسلام. ضمیمه ابواب الهدی مرحوم میرزا مهدی اصفهانی.
۲۷. _____ بحار الانوار. تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸ق.
۲۸. متروی، احمد. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس. تهران: چاپخانه مجلس، ۱۳۴۸ش.
۲۹. معلوف یسوعی، لويس. المنجد. بندر ریگی، محمد، تهران: انتشارات ایران.

